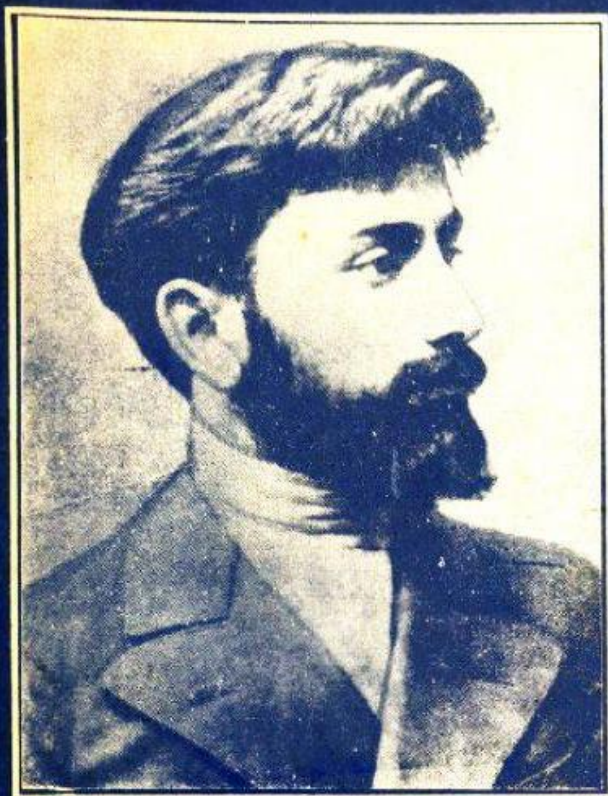


دیدگاه‌های انحرافی در مورد وحدت



«توصیه می‌کنم نطق رفیق روسف را که براهینش
از طرف اقلیت نه تنها رد نشد بلکه حتی مورد
اعتراض هم قرار نگرفت بخوانند و باز هم بخوانند»

یک گام به پیش دو گام به پس

دیدگاه‌های انحرافی در مورد وحدت

چند مقاله از بوگدان کنونیانس (روسف) درباره مسائل تشکیلاتی

«توصیه می‌کنم نطق رفیق روسوف را که براهینش از طرف اقلیت نه تنها رد نشد بلکه حتی مورد اعتراض هم قرار نگرفت بخوانند و باز هم بخوانند.» – یک گام به پیش، دو گام به پس

آشنایی با ادبیات پیشرو ارمنی – ۳

دیدگاه‌های انحرافی در مورد وحدت

چند مقاله از بوگدان کنونیانتس (روسوف) دربارهٔ مسائل تشکیلاتی مربوط به کنگرهٔ دوم حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه

برگردان: گروه علمی

مقدمه

مجموعه حاضر از مقالات منتخب بوگدان کنونیانتس سومین کتاب از سری «آشنایی با ادبیات پیشرو ارمنی» است. در مقدمه کتاب اول از این سری [۱] نوشته بودیم که ترجمه و معرفی متفکران ارمنی را که در جهت پیشبرد و غنای فرهنگ خلقهای ایران و تحکیم مبانی نزدیکی و پیوند همکاری و دوستی آنان است، وظیفه‌ای می‌دانیم که به ویژه بر عهده ایرانیان ارمنی است. به گمان ما بهترین روش برای معرفی پیشگامان ارمنی فرهنگ و دانش بشری، ارائه آن گونه آثار و نوشته‌های آنان است که قادر باشد ما را در جستجوی پاسخ به مسائل و مشکلات امروز خود یاور باشد زیرا به قول شاهومیان [۲] تنها معرفی چهره ادبی - اجتماعی این کوشندگان برای ما کمتر جالب است. انتخاب ادبیات سیاسی متفکران انقلابی ابتدای قرن بیستم با توجه به این ملاحظات و با در نظر گرفتن هدف ما که در خدمت مردم قرار دادن دستاوردهای دانش است انجام گرفته است. امیدواریم در آینده با استفاده از راهنمایی‌ها و انتقادات خوانندگان گرامی بتوانیم در این جهت در زمینه‌های دیگر علمی و فرهنگی نیز پیش برویم.

مقالات این کتاب شامل چند سخنرانی و گزارش بوگدان کنونیانتس در رابطه با کنگره دوم حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه است که در زمینه‌های سازماندهی و تشکیلات و برخورد با انحرافات اپورتونیستی و ناسیونالیستی بیان شده است. چنانچه بار دیگر به گفته شاهومیان [۳] استناد جوییم، این دو انحراف را خطرناک‌ترین دشمنان جهانی علمی ارزیابی می‌کنیم «و جای هیچگونه تعجب نیست که این دو مانند دو خواهر همواره با هم و در کنار هم به میدان بیایند». در مقاله «یک گام به پیش، دو گام به پس» لنین چند بار به گفته‌های کنونیانتس (روسوف) اشاره می‌کند و درباره اهمیت آن چنین می‌نویسد:

«ما به تمام کسانی که می‌خواهند با استقلال از علل انشعاب حزبی سر در آورند و ریشه‌های آن را در کنگره پیدا کنند توصیه می‌کنیم نطق رفیق روسوف را که بر اهینش از طرف اقلیت نه تنها رد نشد بلکه حتی مورد اعتراض هم قرار نگرفت بخوانند و باز هم بخوانند. اصولاً به یک چنین حقایق ابتدایی و مقدماتی که فراموشی آنرا خود رفیق روسوف بحق و بجا معلول «هیجانات عصبی» دانست نمی‌شود هم اعتراض کرد و برای توضیح این مطلب که چگونه اقلیت توانست از نظر حزبی عدول کرده و از نظر عامیگری و محفل بازی پیروی نماید، این توضیح از هر توضیح دیگری کمتر نامطبوع است.» [۴]

مهم‌ترین بخش اختلاف اکثریت با اقلیت به پیشنهاد انتخاب دو هیئت سه نفری برای کمیته مرکزی و ارگان مرکزی مربوط است: «دلیل تأیید عمومی نقشه «دو هیئت عمومی سه نفری» و فقدان هر گونه نقشه رقابت کننده را می‌توان فقط همین جنبه طبیعی نقشه و فقط مطابقت کامل آن با تمام سیاست ایسکرا و با تمام آن چیزهایی دانست که افرادی که کم و بیش از نزدیک با جریان کار آشنایی داشتند درباره ایسکرا می‌دانستند.

به این سبب هم بود که در کنگره رفیق روسوف قبل از هر چیز پیشنهاد کرد دو هیئت سه نفری انتخاب شود.» [۵] (تأکید در تمام موارد از خود نویسنده است).

بیشتر گزارش کنونیانتس درباره نتایج کنگره به همین اختلاف اکثریت شرکت کنندگان با گروه اقلیت مربوط می‌شود. البته به دیگر موارد مورد اختلاف و بخصوص بحث درباره سازمان «بوند» نیز نباید کم بها داده شود (درباره بوندیسم مراجعه شود به مقاله کنونیانتس تحت عنوان «مسائلی چند درباره سازماندهی و تاکتیک‌ها» [۶] و همچنین مقاله شاهومیان با عنوان «درباره خودمختاری ملی و فرهنگی» [۷]).

توجه به دستاوردهای تئوریک این مقالات می‌تواند ما را در حل بسیاری از مشکلات موجود کشور در برخورد با انحرافهای اپورتونیستی و ناسیونالیستی بخصوص در بین ارمنه ایران یاری کند.

گزارش کنونیانتس دربارهٔ فعالیت‌های انقلابی کمیتهٔ قفقاز به ویژه در باکو نیز از نظر ما دارای اهمیتی خاص است زیرا با توجه به موقعیت شهر باکو در منطقهٔ خاور نزدیک نگارش تاریخ معاصر کشورهای این منطقه بدون در نظر گرفتن جنبش اجتماعی در باکو ممکن نیست و مشکل بتوان به اهمیت اینگونه اسناد در این رابطه بیش از حد بها داد.

در خاتمه خود را ملزم به تکرار این مطلب می‌دانیم که هر گونه ضعف و کمبود در نحوهٔ ترجمه و ارائهٔ مقالات این کتاب ناشی از نداشتن تجربهٔ کافی ما است که ترجیح داده‌ایم این کتاب را به صورت حاضر منتشر کنیم و امیدواریم انتقادات شما ما را در رفع این کمبودها در انتشارات بعدی یاری کند.

توضیحات

- ۱- شاهومیان، استپان. «چگونه روشنفکران به دام بورژوازی می‌افتند». برگردان گروه علمی. انتشارات پیمان: چاپ اول - تابستان ۵۹ (از سری آشنایی با ادبیات پیشرو ارمنی - ۱)، تهران.
- ۲- شاهومیان، استپان. «دربارهٔ خودمختاری ملی و فرهنگی». همان منبع، ص ۱۲.
- ۳- همان مرجع، ص ۶۳.
- ۴- لنین، «یک گام به پیش، دو گام به پس»، مجموعه آثار و مقالات. ترجمه از: محمد پورهرمزبان، ص ۱۹۳.
- ۵- همان مرجع، ص ۱۹۱.
- ۶- کنونیانتس، بوگدان. «مسائلی چند دربارهٔ سازماندهی و تاکتیک‌ها (تقدیم به بوند)»، «مسئلهٔ ملی در تئوری و عمل» (مجموعهٔ چند مقاله از شاهومیان، کنونیانتس و ...)، برگردان: گروه علمی. انتشارات هماهنگ: چاپ اول پائیز ۵۹ (از سری آشنایی با ادبیات پیشرو ارمنی - ۲)، تهران.
- ۷- شاهومیان، استپان. مقالهٔ ذکر شده از همان منبع.

دربارهٔ نویسنده

بوگدان کنونیانتس (۱۹۱۱ - ۱۸۷۸)

بوگدان کنونیانتس (روسوف)، مارکسیست انقلابی ارمنی در ۲۶ نوامبر ۱۸۷۸ در یکی از روستاهای شهر شوشی ارمنستان زاده شد. پس از تحصیلات ابتدایی و متوسطه، در سپتامبر ۱۸۹۶ وارد دانشکدهٔ شیمی انستیتو تکنولوژی پترزبورگ شد و بلافاصله به جنبش انقلابی دانشجویی پیوست. در چهارم مارس ۱۸۹۷ به جرم رهبری یک تظاهرات وسیع دانشجویی، برای نخستین بار به اسارت پلیس تزاری افتاد. پس از آزادی، به «اتحادیهٔ مبارزه برای آزادی طبقهٔ کارگر» [۱] پیوست. در آوریل ۱۸۹۹ به دلیل شرکت در فعالیت‌های انقلابی، از انستیتو اخراج شد. بلافاصله به شوشی و باکو رفت و در سازماندهی گروه‌های سوسیال دمکرات کارگری شرکت جست.

در ژانویه ۱۹۰۰ دوباره به انستیتو پذیرفته شد و از سوی دانشجویان به عضویت دفتر مرکزی سازمان‌های انقلابی دانشجویان پترزبورگ انتخاب گردید. در ماه اوت بعنوان عضو هیئت نمایندگی دانشجویان انقلابی، برای شرکت در مراسم تدفین ویلهلم لیبکنخت [۲]، کمونیست آلمانی، به برلین رفت.

در فوریه و مارس ۱۹۰۱، تظاهرات ضد دولتی «دانشجویان انقلابی» پایتخت را رهبری کرد. یکی از این تظاهرات در روز ۱۷ مارس در میان کازانسکی Kasanski به خون کشیده شد و کنونیانتس با عده‌ای دیگر از دانشجویان فعال دستگیر شد. در ۱۸ آوریل، دادگاه رژیم تزاری کنونیانتس و دانشجویان دیگر را به دو سال تبعید و خدمت اجباری در ارتش محکوم کرد و به این ترتیب او را از صحنه «مبارزات دانشجویی» پایتخت دور نمود. در باکو (محل تبعیدش) به فعالیت در سازمان‌های سوسیال دمکرات پرداخت و به عضویت کمیته نو بنیاد «حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه» در باکو گزیده شد. پس از سازماندهی تظاهرات کارگران در اول ماه مه ۱۹۰۲، دوباره دستگیر و یک ماه زندانی شد.

در تابستان و پائیز ۱۹۰۲ به اتفاق شاهومیان، زورابیان، خانویان، خوماریان و چند مارکسیست فعال دیگر، «انجمن سوسیال دمکرات‌های ارمنی» و ارگان آن «پرولتاریا» را به راه انداخت. در ۱۴ اکتبر همان سال، خدمت اجباریش پایان گرفت.

در ژانویه ۱۹۰۳ به جرم دایر کردن چاپخانه زیرزمینی در خانه‌اش، برای چهارمین بار دستگیر شد و حدود یک ماه به زندان افتاد. در ماه مارس، در تدارک برگزاری کنگره اول سازمان‌های سوسیال دمکرات قفقاز شرکت کرد و از سوی تشکیلات حزب در باکو، به عضویت کمیته قفقاز برای شرکت در کنگره دوم حزب انتخاب شد و به عضویت هیئت تحریریه نشریه «مبارزه پرولتاریا» نیز درآمد.

در ماه آوریل، پس از گذراندن امتحانات ترم چهارم دانشکده، برای همیشه ترک تحصیل کرد تا با تمام وقت و نیروی خود به فعالیت‌های انقلابی بپردازد. در ماه مه رهسپار ژنو شد و همراه با نمایندگان کنگره دوم حزب از بروکسل به لندن رفت.

از ۱۷ (۳۰) ژوئیه تا ۱۰ (۲۳) اوت، در کنگره شرکت کرد و فعالانه از خط لنین و ایسکرا [۳] دفاع نمود. از ماه اوت تا اکتبر، کنونیانتس در ژنو بود و در آنجا اولین سازمان سوسیال دمکرات دانشجویان ارمنی را تشکیل داد و در انتشار شماره‌های ۴۶ تا ۵۱ نشریه ایسکرا با لنین و پلخانوف همکاری نمود. مقاله‌هایی از او در شماره‌های ۴۷، ۴۹، ۵۰ و ۵۱ این نشریه به چاپ رسیده است.

در ماه دسامبر ۱۹۰۳، به عنوان کارگزار کمیته مرکزی حزب به روسیه بازگشت و در مورد نتایج کنگره دوم حزب جلسات توجیهی برگزار کرد، و برای شرکت در کنگره سوم، دوباره به عضویت اتحادیه کمیته‌های قفقاز برگزیده شد.

کنونیانتس در ژانویه ۱۹۰۴ برای رهایی از تعقیب پلیس، به توصیه کمیته مرکزی به مسکو رفت و به عضویت کمیته حزب در آنجا درآمد. در ۲۸ فوریه دوباره دستگیر و یک سال زندانی شد. او به مبارزه با منشویک‌ها و سازشکاران مخالف لنین ادامه داد تا حزب را برای برگزاری کنگره سوم آماده سازد.

در ۱۳ آوریل، محاکمه غیرعلنی کنونیانتس انجام شد و او با دفاعیه مشهورش تحت عنوان «دادخواست علیه دادخواست» در آن شرکت کرد و به ۴ ماه حبس محکوم شد، اما در ۱۸ آوریل با پرداخت ۳۰۰ روبل وجه الضمان آزاد گردید. دفاعیه او به توصیه لنین در شماره ۱۶ نشریه وپریود Vperyod، به عنوان سندی مهم در افشای استبداد تزاری به چاپ رسید.

طی ماه‌های آوریل تا ژوئیه ۱۹۰۴، در خارج از کشور، بارها با لنین دیدار کرد. سپس به عنوان عضو کمیته مرکزی حزب، با وظایفی که لنین بر عهده‌اش گذاشته بود، به روسیه بازگشت و تا ماه اوت در جنوب روسیه، و به ویژه قفقاز، برای تحقق تصمیمات کنگره سوم تلاش کرد.

از سپتامبر تا دسامبر ۱۹۰۴ به توصیه کمیته مرکزی در پترزبورگ بسر برد و به عضویت کمیته حزبی آن شهر درآمد. در این میان عضو نخستین شورای نمایندگان کارگران پترزبورگ شد و به عنوان نماینده بلشویک‌ها به عضویت کمیته کارگری شورا (در مقام منشی) برگزیده شد. لنین بیشتر از طریق کنونیانتس بود که با این شورا تماس می گرفت.

در ۳۱ اکتبر، کنونیانتس یکی از رهبران راهپیمایی توده‌های انقلابی پایتخت برای آزاد ساختن زندانیان سیاسی بود. در این میان، مقاله‌هایش بطور مرتب در نشریات مارکسیستی چاپ می شد. از ۱۰ نوامبر تا ۱۶ دسامبر نیز یکی از همکاران دائمی نشریه بلشویکی نووایا ژیزن (زندگی نو) بود که با مدیریت لنین نشر می یافت.

در ۱۶ دسامبر، به هنگام شرکت در جلسه مشترک کمیته مرکزی حزب، کمیته حزبی پترزبورگ و کمیته کارگری شورای کارگران، برای هفتمین بار دستگیر شد و از ژانویه تا سپتامبر ۱۹۰۶ را در زندان گذراند. محاکمه‌اش از ۲ اکتبر تا ۱۵ نوامبر در کاخ دادگستری پترزبورگ برگزار شد. کنونیانتس سرسختانه از خط سیاسی و برنامه مترقی حزب خود دفاع کرد و به اتفاق ۱۵ تن دیگر از هم‌زمانش به مصادره اموال و تبعید دائم محکوم شد.

در پائیز همان سال، جزوه‌هایی حاوی مقالات کنونیانتس، با نام مستعار ب. رادین B. Radin منتشر شد، از جمله: «نخستین شورای نمایندگان کارگران»، «طبقه کارگر در انتخابات چه حقوقی دارد؟»، «احزاب سیاسی و ساختهای حکومتی»، «مبارزه برای هشت ساعت کار در روز» و

...

در فوریه ۱۹۰۷ به روستای Obdorsk از ایالت Tabolski تبعید شد، اما در ماه مه و ژوئیه فرار کرد و به پترزبورگ بازگشت. از ژوئیه تا اوت به اتفاق همسرش، با نام مستعار، در برلین زیست و به اتفاق لنین، لوناچارسکی، لیتوینوف Litvinov و سایر نمایندگان بلشویک، در هفتمین کنگره «بین الملل دوم» (در اشتوتگارت) شرکت جست. پس از آنکه در نوامبر ۱۹۰۷ در چهارمین کنفرانس حزب (سومین کنفرانس سراسر روسیه) در هلسینگی شرکت کرد، به پترزبورگ بازگشت و در ماه دسامبر راهی باکو شد.

کنونیانتس با نام مستعار مارکاروف Markarov در باکو مخفیانه زندگی کرد و در سازمان‌های مختلف و قانونی کارگری و نیز در بحث‌های ادبی و سیاسی آنان شرکت نمود. کاری در دفتر شرکت نفت پیدا کرد و ضمن شرکت در محافل کارگری، به رشد آگاهی و افزایش دانش سیاسی آنان همت گمارد تا اینکه در تابستان ۱۹۱۰ پلیس مطلع شد که کنونیانتس (تبعیدی فراری) در باکو اقامت دارد. (در این مدت نیز مقالات او در نشریات مارکسیستی بچاپ می رسید).

پلیس سرانجام در ۱۲ اکتبر ۱۹۱۰ برای هشتمین بار کنونیانتس را دستگیر کرد و مدت هفت ماه و نیم در زندان نگاهش داشت تا هویت او را کشف کند. کنونیانتس که سخت ضعیف شده بود در ماه آوریل ۱۹۱۱ در زندان مخوف بایلوف (در باکو) به بیماری تیفوس دچار شد و به بیمارستان زندان انتقال یافت.

در ۲۵ آوریل، کنونیانتس در حالیکه خود با مرگ دست و پنجه نرم می کرد، سخنرانی تدفین انقلابی جوانی بنام آگاپ چلوگایف را می نویسد که در شماره سوم نشریه سووره منایا ژیزن Sovremennaya Zhizn به سردبیری استپان شاهومیان به چاپ رسید.

در ۱۴ ماه مه ۱۹۱۱ کنونیانتس در حالیکه کمتر از ۳۳ سال داشت، بر اثر شدت بیماری در زندان درگذشت.

نطق‌هایی از دومین کنگره حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه [۴]

نشست پنجم، بعد از ظهر ۱۹ ژوئیه (۱ اوت)

روسوف (کنونیانتس): من در یکی از نقاط دور افتاده‌ای فعالیت می‌کنم که از لحاظ چندگانگی قومی، مشابه مناطق فعالیت بوند[۵] است. باید با خوشحالی تمام تأکید کنم که نزد ما از آن تفرقه تشکیلاتی که اخیراً با چنان شدتی در بوند ایجاد شده خبری نیست. در هر یک از شهرهای ما کمیته‌های حزبی وجود دارند که به چند زبان فعالیت می‌کنند. (تاکنون به سه زبان - روسی، گرجی، ارمنی - و اگر لازم شود زبان چهارمی نیز هست - آذری). با این وجود تا به حال از این نظر هیچ اشکالی پیش نیامده و موفقیت جنبش در قفقاز تضعیف نشده است. به نظر من، گرایش حاکم بر بوند بطور کلی هیچ وجه اشتراکی با سوسیالیسم ندارد. وجود یک سازمان جداگانه یهودی در درون حزب پرولتاریا، که کنگره اول به اشتباه آن را جایز دانسته بود، و شاید دلایل بر حق تاریخی هم داشت، به نتایج نامطلوبی منجر شده است. ضمن تأیید خدمات بوند در کار سازماندهی پرولتاریای یهودی، من عدم وجود چنان کمیته‌های حزبی در غرب را که با تمام زبان‌ها فعالیت کنند، از لحاظ منافع حزب، نقصی بزرگ می‌دانم. و این وضع ما ناشی از اشتباه کنگره اول است. در آنجا فعالیت در محیط یهودی‌ها انجام می‌شود، ولی لهستانی‌ها، لیتوانیایی‌ها، لتونیایی‌ها و روس‌ها خارج از حوزه تبلیغ حزبی هستند. این وضع غیرطبیعی است. من می‌کوشم این نکته را که قطعنامه کنگره اول در این زمینه پایه و اساسی نداشته (شاید بجز پایه تاریخی، یعنی وجود یک سازمان قدرتمند یهودی در زمان تشکیل حزب)، توضیح دهم. وجود یک سازمان جداگانه، ممکن است به دو دلیل باشد: فنی (زبان، منطقه) و اصولی (متفاوت بودن مسئله سیاسی). دلیل اول را بررسی کنیم: یهودی‌ها در نقاط مختلف به زبان‌های گوناگون صحبت می‌کنند (لهستانی، گرجی، آذری و ...) و بنابراین وجود سازمان مشترک پرولتاریای یهودی ضرورتی ندارد. اما سازمانهایی را می‌شناسیم که امر تبلیغ در آنها به چند زبان انجام می‌شود. و اما مسئله منطقه‌ای بودن، از جانب خود بوند، به عنوان مسئله‌ای که در مورد یهودیان صادق نیست رد می‌شود. بنابراین می‌بینیم که هیچ دلیل فنی وجود ندارد. حال دلایل اصولی را بررسی کنیم: وضعیت خاص حقوقی یهودی‌ها، ضد یهودی‌گری و قوانین محدود کننده یهودیان[۶]؛ اینهاست آن مسائلی که دائماً به ما خاطر نشان می‌کنند. اما قوانین فوق العاده نه تنها برای یهودیان، بلکه برای همه ملل غیر روس وجود دارند. این وضعیت استثنایی ملیت تحت ستم، در ضمن ایجاد زمینه وسیع برای تبلیغ، وجود یک سازمان جداگانه را توجیه نمی‌کند. من فکر نمی‌کنم که این دلیل برای وجود یک سازمان جداگانه کافی باشد. اگر شرایط مطلوبی برای تبلیغ سیاسی وجود دارد، این وظیفه هر انقلابی خوب و حساس است که از آن برای تبلیغ استفاده کند. اگر من در یکی از گتوها[۷] بودم می‌توانستم با استفاده از وضع خاص حقوقی یهودیان، به اندازه بوند تبلیغ کنم. اگر بنا بود ما از این نظریات پیروی کنیم، می‌باید برای هر یک از مذاهب یا ملل مختلف سازمانی بخصوص بوجود آوریم و این ما را نه به سوی وحدت حزبی، که به سوی انحلال می‌برد. برای مثال، چرا کمیته ویلنو با وجود فعالیت در تمام منطقه‌های کارگری شهر، نمی‌تواند مانند کمیته‌های قفقاز، در زمینه وضع حقوقی خاص یهودیان تبلیغ کند؟ تمام پرولتاریای روسیه به اندازه یهودیان

در برچیدن قوانین محدود کننده ذینفع اند. به این دلیل است که این خواست تمام پرولتاریاست و نه خواست بخصوص یهودیان. رفقای تمام روسیه تاکنون همیشه با رفقای بوند بمثابة پراتیسین‌های خوب رفتار کرده‌اند. من هم به عنوان پراتیسین‌های قابل، به آنها رجوع می‌کنم: مگر آنها نباید قبول کنند که وجود دو سازمان مختلف در یک شهر، هر چقدر هم که در ارتباط با یکدیگر باشند، در هنگام مبارزه، کندی‌ها و پیچیدگی‌های نامطلوبی ایجاد می‌کند؟ شرایط تاریخی، حل فوری و سریع را ایجاب می‌کنند، اما اگر دو سازمان جداگانه وجود داشته باشند، لازم است که ابتدا با هم به توافق برسند. بالاخره این دوگانگی، جنبه طبقاتی مبارزه را تحت الشعاع جنبه ملی قرار داده و به امر تبلیغ و ترویج نیز لطمه می‌زند.^۱

در نطق رفیق گزارش دهنده، یکی دیگر از دلایل اصولی وجود سازمان مجزای پرولتاریای یهودی ابراز شد. او دائماً از بوند به عنوان نماینده پرولتاریای یهودی در حزب سخن می‌گفت. چنین نمایندگی جداگانه‌ای، وقتی معنی داشت که ما می‌توانستیم بپذیریم که منافع پرولتاریای یهود با پرولتاریای سایر ملل روسیه، ولو در یک مورد در تضاد باشد. من فکر می‌کنم که اگر تنها با تکیه بر جنبه طبقاتی، و نه ملی، صحبت کنیم، چنین تضادی وجود ندارد و هرگز نیز نمی‌تواند وجود داشته باشد. من بر این اعتقادم که هر یک از اعضای حزب، نماینده تمامی پرولتاریای تمامی روسیه است. ولی اگر ما هر نماینده‌ای را به عنوان نماینده «گروه‌های ملی» پرولتاریا بدانیم، من مجبورم خود را نماینده «پرولتاریای روس، گرجی، ارمنی و آذربایجانی» اهل قفقاز بدانم، اما من با کمال میل از داشتن چنین عنوان دور و درازی چشم می‌پوشم تا عنوان خوشایند «نماینده پرولتاریای روسیه» را دارا شوم. همچنانکه از تمام گفته‌هایم برمی‌آید، من طرفدار چنان نوع سازمانی هستم که با بودن آن در هر شهر، سازمان متحد حزبی بنا بر شرایط منطقه‌ای به زبان‌های مورد نیاز تبلیغ کند. اما با در نظر گرفتن شرایط تاریخی که برای بوند وضع منحصر به فردی ایجاد کرده، من مجبورم به طرح رفیق مارتوف [۸] ملحق شوم. [۹] (تشویق حضار)

روسوف: من برای اینکه در مقابل پاره‌ای از حمله‌های رفقای بوند از خود دفاع کرده باشم، اجازه صحبت خواستم. نه من و نه رفقای که صحبت کرده‌اند، از بوند به عنوان یک سازمان مضر یاد نکرده‌اند و کسی هم نخواست اهمیت بوند را در حزب کاهش دهد. من فقط به نتیجه نامطلوبی اشاره کردم که تصمیم‌کننده اول به آن رسیده است. ما در غرب کشور بجای داشتن سازمان‌های حزب واحد به تمام زبان‌های محلی، فقط تبلیغ به زبان یهودی را داریم. من فقط این پدیده را غیر طبیعی می‌دانم. و سپس دلیل تشکیل کمیته بوندیستی در اودسا نظر مرا درباره وجود سکتاریسم سازمانی تأیید می‌کرد. در اودسا بوند به این دلیل کمیته خود را تأسیس کرده است که گویا کمیته محلی حزب احتیاجات پرولتاریای یهودی را برآورده نکرده است، یعنی به حد کافی در میان این توده تبلیغ نداشته. در اینجا تنها یک راه وجود دارد و آن ارائه پیشنهادی است به کمیته محلی مبنی بر اینکه گروهی از افراد فعال را در تشکیلات خود بکار گیرد، و این از تأسیس کمیته جداگانه بدور است. رفیق بوندیست ما اعلام کرد که رفقای روس اعتراضی به فعالیت در مناطق یهودی ندارند بلکه «عملاً قادر به این کار نیستند». به نظر من، این به کلی اشتباه است. برای فعالیت حزبی لازم نیست که یک سازمان ملی جدا وجود داشته باشد. بلکه لازم است که اولاً سوسیال دمکرات باشیم، ثانیاً به زبان محلی آشنا باشیم و در غیر این صورت مترجم داشته باشیم. من بر این اعتقادم که وجود بوند انشعاب طلبی به وجود می‌آورد. قدرت بوند این اجازه را به آن نمی

۱- در اینجا رئیس جلسه سخنان رفیق روسوف را به دلیل تمام شدن وقت او قطع می‌کند اما با اجازه شرکت کنندگان در کنگره، روسوف به سخنان خود ادامه می‌دهد.

دهد که استثنائاً برای پرولتاریای یهودی موجودیت داشته باشد. رفیق بوندیست ما لطفاً به این سؤال پاسخ بدهد که چرا فعالیت رفقای روس و رفقای ملل دیگر در قفقاز در یک سازمان واحد امکان پذیر است؟ طبق اساسنامه بوند، کمیته مرکزی ما یک نهاد عالی نیست و در آنجا باید نظرات اعضای سازمان‌های مختلف منعکس شود و نه نظرات اعضای حزب. در میان بوندیست‌ها افراد اهل عمل (پراتیسین) و با تجربه‌ای وجود دارند که تنها به عنوان افراد انقلابی می‌توانند وارد کمیته مرکزی بشوند و نه به این دلیل که عضو بوند هستند. طبق اساسنامه بوند، مجلس فدراتیو جای نهاد مرکزی را می‌گیرد.

نشست هشتم، بعد از ظهر ۲۱ ژوئیه (۳ اوت)

روسوف (کنونیانتس): رفقای بوند و به ویژه رفیق لیبر [۱۰] دائماً تأکید می‌کردند که باید قانون پیشنهادی آنها را نکته به نکته بررسی کرد و نه اینکه کوشید با چند کلمه زمینه‌های اصولی را پیدا نموده و این یا آن طرح را قبول کرد. رفیق لیبر می‌گوید که بررسی نکته به نکته پیش نویس آئین نامه، به خودی خود، راه حل اصولی مسئله خواهد بود. به نظر من، در اینجا نگرانی بی‌موردی در مورد برخورد اصولی با مسئله وجود دارد. نمی‌توان قانونی بدون در نظر داشتن اصول معینی نوشت. مگر اینکه خود آئین نامه غیر اصولی باشد که من تصور می‌کنم پیشنهاد رفقای بوند دارای چنین ماهیتی نیست. بنابراین بیابید زمینه اصولی آئین نامه پیشنهادی جدید را، که بطور کاملاً روشنی بیان نشده، جستجو کنیم. در ماده دوم آئین نامه پیشنهادی، به ایده‌ای برمی‌خوریم که با امر همبستگی منافع طبقاتی پرولتاریا، که اساس سوسیالیسم بین‌المللی است، در تضاد است. در آنجا نمایندگی جداگانه منافع پرولتاریای یهود تقاضا می‌شود.^۲ چنین نمایندگی‌ای تنها هنگامی مفهوم می‌داشت که منافع طبقاتی پرولتاریای یهودی و روس، حتی در یک مورد، با هم در تضاد قرار می‌گرفتند. در حالیکه چنین چیزی نیست و نمی‌تواند هم باشد. صحبت در مورد منافع گروهی، موضوع دیگری است. به عنوان مثال، برخورد میان منافع کارگران آمریکایی و مهاجران چینی، یا کارگران باتوم و مهاجران ترک. چنین تضادهایی هیچ وجه اشتراکی با منافع طبقاتی ندارند. موافقت با این نکته، که با پذیرش آن، منطقاً باید با تشکیل فدراسیون نیز موافقت کنیم، همانطور که رفیق تروتسکی نیز به درستی بیان کرد، به معنی اعلام بی‌اعتمادی است. اما در آئین نامه پیشنهادی فقط در این مورد نیست که اصل فدراسیون دیده می‌شود. طبق ماده سوم، بوند نماینده‌اش را برای نهادهای مرکزی حزب برمی‌گزیند، گرچه در عین حال، رفیق لیبر روشن می‌کند که نماینده بوند با ورود به کمیته مرکزی، خود به خود عضو حزب خواهد شد. اگر قرار است او فقط عضو حزب باشد، آنگاه این سؤال پیش می‌آید که چرا او باید حتماً از بوند آمده باشد؟ آیا در اینجا روشن نیست که رفقای بوند می‌خواهند برای حفظ منافع سازمانی شان نمایندگی جداگانه خود را در نهادهای مرکزی حزب حفظ کنند؟ و آیا این چیزی غیر از فدراسیون است؟ من در اولین سخنرانی خود تفرقه تشکیلاتی در بوند را متذکر شده‌ام و اکنون نیز این امر در لحن گرفته رفیق هوفمان [۱۱]، وقتی که درباره این موضوع صحبت شد که بوند با یک سازمان منطقه‌ای یا کمیته‌های حزبی برابر شمرده شود، بطور روشنی بروز کرد. اما این موضوع قبلاً از سوی رفیق تروتسکی و رفیق پلخانوف، که من هم موافقت خود را با آنان

۲- در دستنویس نطق روسوف جمله چنین است: «نمایندگی جداگانه منافع پرولتاریای یهود در قبال حزب تقاضا می‌شود.»

اعلام می‌کنم، مورد اعتراض واقع شده است. رفیق لیبر مدام به این موضوع اشاره کرد که گویا هیچکدام از سخنرانان نظر شخصی خود را در مورد روابط بوند در قبال حزب بیان نکردند. من تصور می‌کنم که همه آنها مشخصاً بر این موضوع تأکید کردند و من نیز این را قبلاً به روشنی توضیح داده بودم که تشکیلات ایده آل حزب، وجود کمیته‌های متحد حزب در تمام شهرها و فعالیت به زبان‌های مورد نیاز است. چه خوب بود اگر این اصل در غرب کشور نیز گسترش می‌یافت، ولی ما مجبوریم شرایط تاریخی موجود را مد نظر قرار دهیم، و به این ترتیب است که مجبوریم به طرح رفیق مارتوف بپیونددیم.

نشست شانزدهم، صبح ۳۰ ژوئیه (۱۲ اوت)

روسوف (کنونیانتس): من با پیشنهاد رفیق مارتوف [۱۲] مبنی بر درخواست خودمختاری منطقه‌ای و ضرورت تأکید جداگانه در مورد نقاط دور افتاده موافقم. گوناگونی شرایط سنتی و ساخت جمعیت، برای مناطق دور افتاده (مرزی) چنان وضعی به وجود می‌آورد که ضرورت ایجاد نهادهای محلی مناسب آن شرایط را ایجاد می‌کند. اینکه نمی‌توان مناطق مرکزی و نقاط دور افتاده را با هم برابر دانست، امری است که حتی از طرف حکومت مطلقه روسیه نیز مورد قبول واقع شده، گیریم که آن را به صورتی تحریف شده اجرا می‌کند. رفقای لهستانی خواست خود را در خصوص خودمختاری لهستان به وسیله ضرورت وجود خودمختاری وسیع برای تأمین شرایط پیشرفت فرهنگی توجیه می‌کردند، بطوری که نکته فوق‌الذکر برای هدف آنها کاملاً کفایت می‌کند. این خواست در ضمن جوابی است به ناسیونالیست‌هایی که فکر می‌کنند حل مسئله نقاط دور افتاده فقط به وسیله جدایی سیاسی امکان پذیر است. بالاخره این راه حل که با اساس اصولی ما در تضاد نیست، به ما سلاخی در مبارزاتمان علیه سازمان‌های ناسیونالیستی می‌دهد، چنانکه مثلاً این اواخر در مورد گرجستان [۱۳] پیش آمد. آنها با مطرح ساختن خواست استقلال گرجستان برای پیشرفت فرهنگ ملی، می‌خواهند طبقات اجتماعی را زیر پرچم ملی متشکل کنند. ولی ما با اعلام مکرر اینکه تأمین فرهنگ ملی با منافع کلیه پرولتاریای روسیه در تضاد نیست، کارگران را به یکباره از تأثیرات چنین عناصری مصون می‌سازیم. اضافه کردن این متمم به مرامنامه، به منظور حل مسائل نقاط دور افتاده، و بخاطر اهمیت اصولی آن، نتایج عملی مذکور در فوق را دربر خواهد گرفت. درست به همین دلیل است که من توجه خاص رفقا را به آن پیشنهاد جلب می‌کنم.

نشست بیستم، بعد از ظهر ۲ (۱۵) اوت

روسوف (کنونیانتس): من تمایل بخصوصی به اپورتونیست‌ها و برنشتاینی‌ها ندارم و میل ندارم آنها را در حزب ببینم، با این حال نمی‌توانم با رفیق پلخانوف موافقت داشته باشم. به نظر من، آن خطری که رفیق لنین از قبول دومین نحوه تشکل (شورا) احساس می‌کند، به کلی بیجا است. مقامی که اساسنامه برای «عضو حزب» قائل است، هیچگونه اختیاری در قبال حزب به او نمی‌دهد، در حالیکه وظایف محوله به وی بسیار زیادند. فقدان اصل انتخابی بودن در تمام سازمان‌های حزبی، تمرکز شدید، و در شرایطی که هر یک از اعضای حزب نسبت به نهادهای مرکزی مسئولیت دارد، هیچ پایه و اساسی برای نگرانی از نفوذ عناصر خطرناک به منظور خدشه دار کردن اصول، وجود ندارد. مگر نه اینکه تمام اعضای که لنین در نحوه تشکل خود از آنها سخن

می راند، اکنون رسماً از اعضای تشکیلات حزبی می باشند و حوزه صلاحیت شان محدود به همان تشکیلاتی است که متعلق به آن هستند؟ برای اینکه آنها را اعضای حزب به حساب آوریم و وادار به همکاری در امور حزبی بکنیم، لازم نیست عنوان تازه‌ای به آنها داده شود. منطقی بود اگر رفیق لنین ماده اول را کلاً حذف می کرد و یا بجای آن ماده‌ای می گذاشت مبنی بر اینکه واحد بنیادی حزب، یک جمع مشخص یا سازمان مشخص است که از سوی نهادهای مرکزی حزب ایجاد شده و عملکرد حزبی معینی دارد. اما با قبول آن ماده، ما توده‌ای از پرولتاریا و خرده بورژوازی شهری را که با داخل نشدن در این یا آن سازمان حزبی، بوسیله این سازمان به صورت سلاحی برای تحقق آرمان‌های آنها مورد استفاده قرار می گیرند، از حزب بیرون می گذاشتیم. هر فرد فعال که در اینجا حضور دارد اگر سعی کند کلیه افراد فعال در مناطق را مد نظر قرار دهد، به این نتیجه خواهد رسید که چنین افرادی مخصوصاً در میان کارگران بسیارند. الحاق آنها به حزب، که نه به فعالیت حزب آسیبی می رساند و نه ایدئولوژی حزب را خدشه دار می کند، این امکان را فراهم می نماید که در هر لحظه بدانیم که روی چه حداقل نیرویی می توانیم حساب کنیم. بجز این، الحاق آنها به حزب، این امکان را فراهم می آورد که از تمام این افراد، انتظار داشته باشیم، بدون قید و شرط، وظایفی را که حزب به اعضا محول کرده انجام دهند. این گونه وظایف می توانند مثلاً این یا آن پلاتفرم حزبی یا تصمیمات اعضای نهادهای مرکزی باشند. بار دیگر، ضمن یادآوری اینکه عضو حزب هیچ اختیاری ندارد، بلکه برعکس دارای وظایف بی شماری در قبال حزب است، من پیشنهاد می کنم به طرح رفیق مارتوف بپیوندید.^۳

نشست بیست و پنجم، صبح ۴ (۱۷) اوت

روسوف (کنونیانتس): گر چه در اینجا شورای منتخب ۲ نحوه تشکیل شورا را عرضه کرده، اما من نمی توانم با هیچ یک از آنها موافقت کنم. [۱۴] در میان آنها فقط طرح دوم کم و بیش با نظر من مطابقت دارد. برای فهمیدن این طرح‌ها لازم است که ماهیت شورا برای ما روشن شود: یک نهاد واسطه؟ یا یک مجمع دائمی (مرکز عالی حزب)، که خط مشی خود را پی می گیرد و تمام فعالیت‌های حزبی را طبق خط مشی تعیین شده از سوی کنگره رهبری می کند؟ برای اینکه سیاست حزب دچار تزلزل نشود، و به منظور خدشه دار نشدن اصول حزبی، ما نمی توانیم رهبری عالی را به نهادی بسپاریم که اعضای آن نامشخص باشند. در اولین طرح، شورا چنین نهاد بی ثباتی نموده شده است. قسمتی از شورا که از سوی کمیته مرکزی انتخاب شده، بسته به اینکه چه کسانی عضو کمیته مرکزی جدید می شوند، با هر شکستی تغییر خواهد کرد. به این ترتیب ثبات گرایش حاکم بر شورا بهم خواهد خورد. بخش اول طرح دوم، مبنی بر قبول انتخاب

۳- لنین در «یک گام به پیش، دو گام به پس»، گروه‌بندی‌ها و نقطه نظرهای نادرست موجود به هنگام بررسی ماده اول را چنین توضیح داده است:

«البته اینجا هم آرای جداگانه‌ای هست که هماهنگی کامل منظره را بهم می زند - در مجلس بزرگی مانند کنگره ما، ناگزیر قسمتی از وحشی‌ها یافت می شوند که بطور تصادفی گاه به این سو و گاه به سوی دیگر می روند، بخصوص در مورد مسئله‌ای نظیر ماده اول که در آن جنبه واقعی اختلاف تازه می خواست پدیدار شود و عده زیادی در واقع هنوز فرصت نکرده بودند از آن سر در بیآورند (زیرا مسئله قبلاً در مطبوعات طرح نشده بود). از اکثریت ایسکرایی ۵ رأی جدا شد (روسوف و کارسکی هر کدام با ۲ رأی و لانسکی با یک رأی)، و برعکس یکی از ضد ایسکرایی‌ها (بروکر) و سه نفر از میانه روها (مدودف Medvedev، یگوروف و تساریوف) به آنها پیوستند.»

شدن اعضای شورا بوسیله کنگره، این بلا را کاملاً دفع می کند. کنگره از انقلابیون حاضر، پنج نفر را که ماهیت شان قبلاً برایش روشن شده، انتخاب می کند، و آن هم بدون در نظر گرفتن عضویت این افراد در کمیته مرکزی یا ارگان مرکزی، بدون در نظر گرفتن تمایل حاکمیت این یا آن نهاد مرکزی بر شورا، و فقط با رهنمود معین و طبق اصول حاکم بر شورا. در صورت استعفای یکی از اعضای شورا، خود شورا به طریق رأی گیری همگانی، اعضای جدید را برمی گزیند. اما من نمی توانم با آن بخش از طرح دوم موافقت کنم که می گوید دو نفر از اعضای شورا بوسیله کمیته مرکزی و دو نفر دیگر از سوی ارگان مرکزی باشند. ما باید اعضای شورا را نه بخاطر تعلق شان به نهادهای مرکزی، بلکه فقط با تبعیت از این امر انتخاب کنیم که نامزد نمایندگی شورا تا چه حد قابلیت این را دارد که نظریات اکثریت کنگره را بگذراند. با در نظر گرفتن این نکات، من تصحیح لازم را در طرح دوم که اساس آن مورد قبول من است، انجام دادم. [۱۵]

نشست بیست و هشتم، بعد از ظهر ۵ (۱۸) اوت

روسوف (کنونیانتس): اکنون مسئله سازمان های منطقه ای و ملی را در برابر داریم. [۱۶] پس از خروج بوند از حزب، مسئله سازمان های ملی دیگر مطرح نیست و فقط مسئله سازمان های منطقه ای باقی می ماند. طبق ماده مربوط به تشکیل این سازمانها در آیین نامه حزب، «اتحادیه کمیته ها» باید نمونه این سازمانها باشد. در میان مناطقی که حزب سراسری (روسیه) فعالیت می کند، قفقاز موقعیتی چنان استثنائی دارد که تشکیل سازمان های منطقه ای در آنجا ضرورت کامل دارد. نطفه های چنین سازمانی نزد ما اکنون موجود است و رشد آتی آنها به تصمیم کنگره بستگی خواهد داشت. بنابراین به رفا پیشنهاد می کنم که حین بررسی مسئله سازمان های منطقه ای، قفقاز را نیز در نظر داشته باشند. اتحادیه کمیته های موجود در آنجا، می تواند نوع سازمانی باشد که قرار است تشکیل شود.

روسوف: اگر چه نقطه نظرهای اساسی من و رفیق پوسادوفسکی [۱۷] یکسان است، به هیچ وجه نمی توانم با اظهارات و نتیجه گیری های او موافقت کنم. هدف از ایجاد سازمان های منطقه ای، در مناطقی با شرایط استثنائی، باید تبلیغ و ترویج همه جانبه باشد، اما در این صورت باید چنان نوعی از سازمانها را ایجاد کنیم که جنبه تفرقه اندازی و خرده کاری محلی به خود نگیرند. خطر پیشنهاد پوسادوفسکی در آن است که تمرکز شدید در منطقه، قدرتی بزرگ را در کمیته منطقه ای ایجاد می کند - قدرتی منسجم که تمایلات جدایی طلبانه در این مراکز را بیشتر خواهد کرد تا در اتحادیه کمیته ها، که انحلال آنها در صورت لزوم برای کمیته مرکزی (حزب) دشواری چندانی نخواهد داشت. گذشته از این، مایل هستم که کمیته های جداگانه سازمان های منطقه ای، به منظور آشنایی با کلیه جریان های درون آن سازمانها، در همه کنگره های حزب حضور یابند. اگر این کار در مورد بوند انجام می شد، بجای رویارویی دائم با یک نیروی متحد متشکل در کنگره، اکنون از روابط متقابل جریان های موجود در بوند اطلاع پیدا می کردیم. به این دلیل است که من از همان نقطه نظرهای رفیق پوسادوفسکی به نتایج کاملاً معکوس می رسم. اما در مناطقی از قبیل منطقه انجمن شمال، اورال و کارخانه های کوهستانی که نمی توان اتحادیه کمیته ها را به دلایل فنی در آنجاها تشکیل داد، حرف بر سر سازمان های منطقه ای نیست بلکه فقط مسئله کمیته های حزبی مطرح است که در یک سری از مناطق همجوار کارخانه ای فعالیت می کنند.

روسوف: با عذرخواهی از حضار محترم، مجبورم دوباره درباره جنبش قفقاز که در اینجا به اندازه کافی در مورد آن صحبت شد، سخن بگویم. سخنرانی رفیق یگوروف [۱۸] مرا ملزم به این

کار نمود. او همه ما را از خطر تولد دوباره بوندیسم، که علایم آن ظاهر شده، برحذر می دارد. بیایید این مسئله را بررسی کنیم. رفیق یگوروف! در وهله اول باید گفت که بوند یک سازمان ملی است، اما «اتحادیه قفقاز» [۱۹] یک سازمان منطقه‌ای (اتحادیه کمیته‌ها)، می باشد. این دو کاملاً با هم فرق دارند. همانطور که چند بار در خلال کار کنگره (بخصوص در بحثی که با بوند داشتیم) اشاره شد، ضرورت وجود آن تشکیلات، نه بخاطر خواست داشتن نمایندگی جداگانه پرولتاریای نقاط مرزی در حزب، بلکه فقط بخاطر خصوصیات تبلیغی - سازمانی جنبش محلی است. این را فقط کسانی می توانند با بوندیسم یکسان ببینند که نمی دانند بوند چه چیزی را مطرح کرده است. من بار دیگر به دلایل ضرورت وجود سازمان منطقه‌ای برای ما، اشاره خواهم کرد. رفیق یگوروف! به نظر شما، برای اینکه کارگران گرجی، ارمنی و آذربایجانی اصول حزب ما را فرا گیرند، آیا لازم است که ادبیاتی با زبان قابل درک به آنها داده شود؟ آیا مطبوعاتی که آنها را در کل جریان مبارزات پرولتاریای سراسر روسیه قرار دهد و با تمام جنبش آشنا سازد، لازم دارند؟ البته، لازم دارند، اما این مسئولیت را هیئت تحریریه ارگان مرکزی ما و یا کمیته مرکزی بر عهده خواهد گرفت؟ اگر عهده دار شود، البته، دیگر سازمانی جداگانه لازم نیست. اما من تصور نمی کنم که آنها هنوز توانایی قبول این مسئولیت را داشته باشند. شاید آنها مسئولیت روشنگری در سطح محلی و یا، از آن مهم تر، مبارزات گسترده علیه جریان‌های ناسیونالیستی محلی را بر عهده گیرند. باز هم من بر این عقیده‌ام که آنها قادر به قبول این مسئولیت نیستند. و به همین دلیل، پیشنهاد می کنم که اتحادیه‌ای از کمیته‌ها تشکیل شود. شاید رفیق یگوروف مایل باشد هر کمیته جداگانه‌ای برای تبلیغ، از تمام راههای ضروری استفاده کند. ولی در این صورت، رفقا! بجای پیش رفتن، به پس خواهیم رفت. دوباره به خرده کاری‌های سابق و اتلاف نیروها باز خواهیم گشت تا کارهایی را در محل صورت دهیم که از طریق همکاری فشرده، با بهره وری بیشتری قادر به انجام شان هستیم. رفیق یگوروف! اگر شما پس از شنیدن دلایل ما، دوباره بوندیسم را احساس می کنید، باید عرض کنم که به وضوح گرفتار تعصب و یکدندگی هستید. و اما در مورد پیشنهاد رفیق گورین [۲۰] در مورد کارگزاران حزبی، من تصور می کنم که اتحادیه کمیته‌ها، به اندازه کمیته محلی، کارگزار کمیته مرکزی است.

نشست سی ام، بعد از ظهر ۶ (۱۹) اوت

روسوف (کنونیانتس): باید به سؤال رفیق یگوروف جواب سرراست داده شود. «یوژنی رابوچی» [۲۱]، به موقع و با صراحت تمام، همبستگی همه جانبه خود با «ایسکرا» را اعلام کرد. از این رو مسئله «یوژنی رابوچی» از ظرافت بیشتری برخوردار است. اما باید آن را با صراحت و بی پرده مطرح کرد. مسئله این است: آیا بجز ارگان حزبی، وجود ارگان‌های محلی دیگر، از قبیل «رابوچایا میسل» [۲۲]، «یوژنی رابوچی»، «ناشه دلو» [۲۳]، بدون مقایسه کیفی آنها، برای ما ضروری است؟ من بطور کلی مخالف وجود ارگان‌های محلی هستم. «یوژنی رابوچی» و همینطور «رابوچایا میسل» و «ناشه دلو» اضافی اند.

روسوف (ادامه می دهد): تمام نیروهای حزبی موجود، باید در اختیار ارگان حزبی باشند. همه ارگان‌های غیر حزبی و محلی اضافی اند. انتشارات محلی ارمنی، گرجی و یهودی مسئله دیگری است. بدون اینها نمی توان کار کرد. «یوژنی رابوچی» خیلی مفید بود، اما در اینجا، در نظر گرفتن هواداری از حزب ضروری نیست.

روسوف: رفقا، اکنون با مسائل مهم حیات حزبی روبرو هستیم: ایجاد نهادهای مرکزی حزب. چنانچه ما نهادهایی کارا و فعال انتخاب نکنیم، تمام سختی‌هایی را که برای تنظیم مرامنامه و اساسنامه در کنگره متحمل شده‌ایم بی‌ثمر خواهد ماند. اما قبل از پرداختن به انتخابات، باید روش انتخابات را مشخص کنیم. من با انتخاب ۲ گروه سه نفری [۲۴] برای کمیته مرکزی و هیئت تحریریه ارگان مرکزی موافقم. این انتخابات و همینطور انتخابات همه مسئولان حزبی، باید با رأی مخفی و کتبی انجام پذیرد. بی‌فایده نمی‌بینم که برای بهتر مخفی نگاه داشتن انتخابات، تصمیم‌گیری در مورد نتایج انتخابات کمیته مرکزی، بر عهده ریاست کنگره باشد، که بر اساس آن، فقط نام یکی از انتخاب‌شدگان در کنگره اعلام می‌شود. با این مفهوم است که من پیشنهاد خود را در دفتر BUREAU مطرح می‌کنم. [۲۵]

روسوف: آن جو کینه توزانه و تحریک‌کننده‌ای که موقع بررسی مسئله انتخابات اعضای هیئت تحریریه ایجاد شد، بجایی رسید که چنان نطق‌های عجیب و غریبی از دهان انقلابیون شنیده می‌شود که به شدت با مفهوم فعالیت‌های حزبی و اخلاق حزبی مغایر است. در مورد کارهای حزبی، دلایل اساسی مخالفان انتخاب گروه‌های سه نفری، به بینش خرده‌بورژوازی در قبال کارهای حزبی ختم می‌شود. اگر شما ایوان ایوانوویچ، عضو فعال و شناخته شده حزب را انتخاب نکنید، بی‌اعتمادی خود را به او آشکار می‌کنید و به این ترتیب به وی توهین روا می‌دارید. آنها دائماً به ما می‌گویند: شما که نمی‌دانید این یا آن فرد می‌تواند وظایف این یا آن نهاد حزبی را انجام دهد، و نمی‌توانید جریان جاری داخل سازمان‌های حزبی‌ای را که فرد مذکور در آن فعالیت داشته، بشناسید، پس چگونه می‌خواهید در انتخابات شرکت کنید؟ در اینگونه موارد، دور شدن این افراد به یکباره غیرقابل قبول و در نتیجه بی‌اعتمادی بی‌دلیلی است که کنگره نسبت به آنها ابراز می‌کند. و این موضوع را نه تنها انقلابیون جوان بلکه انقلابیون کهنه کاری چون رفیق دیچ [۲۶] نیز بیان می‌کنند (جلسه بهم می‌خورد و اعتراضات و داد و فریادهای تهدیدآمیز بسیاری بلند می‌شود). پافشاری روی این نقطه نظر خرده‌بورژوازی و غیرحزبی باعث می‌شود که در هر مورد انتخابات، ما در مقابل این مسئله قرار بگیریم که آیا مثلاً پتروف ناراحت نمی‌شود که ما بجای او ایوانوف را انتخاب کرده‌ایم، و یا فلان عضو کمیته سابق سازمانی، از انتخاب شخص دیگری بجای خود برای کمیته مرکزی ناراحت نمی‌شود؟ رفقا! این طرز فکر ما را به کجا خواهد کشاند؟ ما در اینجا نه برای رد و بدل کردن نطق‌های دلپسند و مطبوع، و نه برای تعارف‌های خرده‌بورژوازی جمع شده‌ایم، بلکه هدف ما تشکیل حزب است، پس به هیچ وجه نمی‌توانیم با چنین نقطه‌نظرهایی موافقت کنیم. ما مسئله انتخاب مسئولان حزب را در برابر داریم. مسئله ما در اینجا انتخاب نشدن این یا آن فرد و ابراز بی‌اعتمادی نسبت به او نیست، بلکه شایستگی فرد برای انجام امور محوله به او مطرح است. به همین دلایل است که من توجه رفقا را به این موضوع معطوف می‌کنم که نباید اجازه دهند نطق‌های سوزان خرده‌بورژوازی در مورد ابراز بی‌اعتمادی به انتخاب‌نشده‌گان گیج‌شان کند، و همیشه باید در موقع انتخابات، و هم در رفتار هایشان، منافع حزب و منافع کلی در نظر گرفته شود. من تعجب می‌کنم از اینکه کسی چون رفیق تروتسکی، و نه کسی دیگر، به انتخاب گروه‌های سه نفری حمله می‌کند. آیا او نبود که در جلسه‌های مقدماتی^۴ در دفاع از قوانین مصوبه کف بر دهان می‌آورد؟ و هیچ حرفی در مورد غیرقابل قبول بودن هیچکدام از مواد نزد که یکی‌شان هم انتخاب گروه‌های سه نفری بود.

۴- در نسخه دستنویس نطق روسوف، نوشته شده: «... در جلسه‌های مقدماتی بروکسل...»

درباره نتایج دومین کنگره حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه

رفقای گرامی:

شما نمایندگی کمیته باکو را در دومین کنگره حزب برعهده من گذاشتید. پس از پایان کنگره من برای آمدن به قفقاز، به منظور دادن گزارش کنگره به شما عجله داشتم، اما چنانکه می دانید اوضاع طوری بود که امکان آمدن به باکو و انجام وظیفه براریم فراهم نبود. اگر حالا پس از مدت زیادی که از کنگره می گذرد، وظیفه تقدیم گزارش درباره بعضی رویدادهای کنگره حزب و توضیح در مورد موضع گیری خود را برعهده گرفته‌ام، ضرورت این امر ناشی از وقایع پس از پایان کنگره در حیات حزب است که تنها با خواندن صورت جلسه‌ها بطور کامل قابل فهم نخواهد بود.

مسئله دیگری که مرا وادار می کند تا موضعگیری خود و رفقایم را در طول کنگره مفصلاً برای شما نقل کنم، تحلیل غلط اسناد کنگره است، مانند مقاله «کنگره ما» که در صفحات «ایسکرا» (بدون لنین و با هیئت تحریریه جدید برگمارده پلخانوف) به چاپ رسید و بعضی دیگر از اسناد کتبی که از سوی کسانی بنام «اقلیت» (منشویک) منتشر می شوند: مانند «گزارش نمایندگان سیبری» و «بار دیگر درباره منشویک‌ها» نوشته رفیق مارتوف و غیره.

من در اینجا به نیمه اول امور کنگره که مربوط به مسائل موقعیت «بوند»، نهادهای مرکزی و مرامنامه حزب می شود، اشاره‌ای نخواهم کرد. اسناد کنگره که به زودی منتشر خواهد شد، تصویر جامعی را به خواننده نشان خواهد داد. در آن زمان، اکثریت ایسکرای متحداً علیه عناصر غیر ایسکرای حرکت می کرد و اگر اختلافی هم بود تنها در مسائل جزئی و گذرا وجود داشت. برنامه ایسکرا مورد قبول واقع شده بود. ایسکرا بعنوان ارگان مرکزی حزب ابقا شد، فدراسیون پیشنهادی بوندیست‌ها رد شد، و همه چیز بخوبی پیش می رفت. بنظر می آمد که پس از پیروزی‌های بزرگ ایسکرای‌ها، توافق بر مسائل تشکیلاتی، کار مشکلی نباشد: تصویب اساسنامه، تشکیل نهادهای مرکزی و سعی در انسجام بخشیدن به حزب، که تازه یکپارچه شده بود. اما نتیجه به کلی عکس آن چیزی شد که انتظارش می رفت. اکثریت ایسکرای کنگره به دو جناح متخاصم تقسیم شد که مبارزه شدید میان آنها، زیان بزرگی به حزب وارد آورد. من هم عمدتاً درباره دلایل این جدایی ایسکرای‌ها سخن خواهم گفت.

هنگام تدوین اساسنامه تشکیلاتی حزب، در کنگره برای نخستین بار در میان ایسکرای‌ها اختلافاتی کم و بیش جدی بروز کرد. نخستین ماده اساسنامه، نقش شورا و روابط متقابل میان ارگان مرکزی و کمیته مرکزی به هنگام رأی گیری داخلی در مورد اعضای جدید، مسائل عمده‌ای بودند که مباحثات پرشوری را در کنگره باعث شدند. نظرها پیرامون دو نماینده نظام‌های گوناگون تشکیلاتی، لنین و مارتوف، به شکلی تصادفی و کاملاً نامشخص متمرکز شده بود، بطوری که به همین دلیل، اساسنامه ما دیدگاه‌های تشکیلاتی هیچ یک از این دو را منعکس نکرد. صورت جلسه‌ها به وضوح نشان می دهد که رأی دهندگان به نفع این یا آن طرح پیشنهادی لنین یا مارتوف در هم می آمیزند، و در آن زمان، نشان دادن اینکه چه کسی با این و چه کسی با دیگری است، امکان نداشت. پس از بررسی و رأی گیری یک یک موارد، کل اساسنامه به رأی عمومی گذاشته شد و از سوی همه نمایندگان (به جز بوندیست‌ها و یک نفر از «رابوچیه دیلو» [۲۸]) به تصویب رسید، گر چه نقایص بزرگی به علت ماهیت سازشکارانه‌اش به داخل آن رسوخ کرده بود. با اینکه همه معتقد بودند که اساسنامه تشکیلاتی، نقش بسیار مهمی را در حیات حزب ایفا می کند، تنظیم

پاراگراف‌های مختلف آن نمی‌تواند بی‌اهمیت باشد، لیکن قبول اصل تعیین‌کننده‌ای که در اساس آن وجود داشت (از نظر ما: سانترالیسم) از طرف همه، ضامن آن چیزی بشمار می‌آید که نمی‌توانست چنان اختلاف بزرگی وجود داشته باشد که به تفرقه منجر شود. واقعاً هم در آن هنگام، تفرقه‌ای وجود نداشت. بنابراین کوشش‌های منشویک‌ها به منظور تیرئه خود و یافتن پایه‌های اصولی در زمینه اختلافاتی که بر سر این یا آن ماده اساسنامه وجود داشت، برای عملیات آینده به کلی اشتباه هستند. خود پیدایش منشویک‌ها، و بطور کلی تفرقه در میان ایسکرایی‌ها، بعداً هنگام انتخابات نهادهای مرکزی حزب به وقوع پیوست، و فاقد هر گونه پایه اصولی بود. اگر دست کم برخی از آن (به اصطلاح) «اصول» تشکیلاتی که اکنون مورد استناد برخی از نمایندگان منشویک است، هنگام برگزاری کنگره آشکار می‌شد، آنگاه، به احتمال زیاد با ضد حمله‌های قاطعانه ما روبرو می‌شدند. اما در کنگره از این حرف‌ها خبری نبود.

حالا به مسئله انتخابات می‌پردازم.

پس از قبول مرامنامه و اساسنامه، مسئله‌ای جدی در برابر ما علم شده بود: ایجاد مراکزی که وظیفه انجام تصمیمات کنگره به عهده شان باشد. برای ما، مراکزی اساساً استوار، کاری، و در تفاهم با یکدیگر، ضروری بود تا بتوانیم تمام حزب را به دستشان بسپاریم. فهرست افراد این مراکز، مسئله‌ای بود که در طول کنگره، فکر همه نمایندگان را به خود مشغول داشته بود. با آشنا شدن با انقلابیون حاضر در کنگره، و همچنین با طرح سؤالاتی برای شناخت کامل کسانی که نتوانسته بودند در کنگره حاضر شوند، سعی می‌کردیم نامزدهای انتخاباتی را تعیین کنیم. این مسئله همچنین «سازمان ایسکرا» [۲۹] را نیز شدیداً به خود مشغول ساخته بود، (به نظرم ۱۶ نفر بودند) که هر چند بسیاری از ما عضو آن نبودند ولی رأی آن را قبول داشتند. در آنجا، ما همانطور که بعدها فهمیدیم، دیدگاه خیلی‌ها کاملاً از هم جدا شد و امکان تنظیم یک فهرست کلی از نامزدها فراهم نیامد. بلشویک‌ها (اکثریت) که پلخانوف و لنین جزو آنها بودند، می‌خواستند کمیته مرکزی را از میان کسانی برگزینند که عضو «سازمان ایسکرا» باشند و با هیئت تحریریه (ایسکرا) در تفاهم بوده، و بر اصول انقلابی سوسیال دموکراسی محکم ایستاده باشند. اما منشویک‌ها (اقلیت) به سرکردگی مارتوف می‌خواستند اشخاص گوناگونی از ایسکرا را در کمیته مرکزی وارد کنند (مانند گروه «یوژنی رابوچی») و کابینه ائتلافی تشکیل دهند: همانطور که آن زمان تمایل به ابرازش داشتند، و همانطور که کمیته سابق سازمان بود. در درون «سازمان ایسکرا» توافق حاصل نشد و هر طرف به سود فهرستی که خود از اعضای «کمیته مرکزی» ساخته و پرداخته بود در میان نمایندگان غیرسازمانی شروع به تبلیغ کرد. ما همانطور که دعوتنامه‌هایی برای شرکت در جلسات خصوصی منشویک‌ها دریافت می‌کردیم، به جلسات بلشویک‌ها نیز دعوت می‌شدیم. بسیاری از ما طرف بلشویک‌های ایسکرایی (اکثریت) را گرفتند و بدین ترتیب آن «اکثریت» کنگره‌ای حاصل شد که حتی نام بردن از آن هم، هواداران مارتوف را دچار هیستری می‌کرد. اما چه چیزی ما را که به «سازمان ایسکرا» تعلق نداشتیم و ادار به طرفداری از فهرست بلشویک‌ها کرد؟

خیلی از اشخاص ساده دل، این طرفداری را حمل بر تأثیر لنین می‌کنند. البته نظریات همکار حزبی برجسته‌ای چون رفیق لنین نمی‌توانست برای ما بی‌اهمیت باشد، اما تنها دلیل نبود. تجربه بد آوازه «کمیته سازمان» بر همه ما معلوم می‌کرد که رهبری فعالیت پراتیک حزب را نمی‌توان بدست نهادی سپرد که بر اساس ائتلاف‌های متشکل از افرادی با سلیقه‌های رنگارنگ تشکیل شده باشد. در جلسه «کمیته سازمان» که موقع تنفس بخاطر دعوت گروه «بوربا» [۳۰] اعلام شده بود، هنگامی که همه ایسکرایی‌ها علیه «کمیته سازمان» به میدان آمدند و آن را از هم پاشیدند، ما

همه شاهد بودیم که این نهاد که بر اساس نمایندگی ایجاد شده است، و شاید برای چنان وظیفه‌ای نظیر دعوت‌کنگره بدرد خور باشد، قادر به ایجاد یک مرکز مبارز، با ثبات ایدئولوژیک و پیگیر از نظر سیاسی (که توانایی عملی ساختن وحدت حزبی، بر اساس سوسیالیسم انقلابی را دارا باشد) نیست. بر همه ما آشکار بود که در آن لحظه حساس، که سازمان واحد حزبی که برای نخستین بار به میدان سیاسی گام می‌گذاشت، سپردن رهبری حزبی به چنان عناصر بی‌ثبات و فرصت‌طلبی نظیر رفیق یگوروف (نماینده «یوژنی رابوچی» و عضو کمیته سازمان ...) به معنای قانونی کردن تزلزل در سیاست حزبی از همان نخستین گام خواهد بود. به این دلیل، ما نه با ابقای کمیته سازمان بعنوان کمیته مرکزی حزب می‌توانستیم موافق باشیم و نه با آن فهرست‌هایی که هواداران مارتوف پیشنهاد می‌کردند. نامزد شدن چنان نمایندگانی که از یک سو در شرایط نبود تاکتیک سیاسی، و از سوی دیگر بخاطر کمبود تجربه کار عملی حزبی قادر به رهبری فعالیت‌های عملی سازمانهای حزبی نبودند نیز به همان اندازه با مقاومت ما روبرو شد.

با وجود عدم تأیید کمیته سازمان، به دلیل ناهمگونی کادر آن، که در نتیجه مجموعه‌ای ناپیگیر از نظر اصول اساسی بود، ما به هیچ وجه نمی‌خواستیم رابطه بعدی میان کمیته سازمان و کمیته مرکزی آینده را مختل کنیم. فهرست سه نفری ما شامل اعضای قدیمی و برجسته و پراتیسین (اهل عمل) ایسکرا بود که دو نفرشان عضو کمیته سازمان بودند و سومی در کنار کمیته داران وظیفه حزبی بسیار پر مسئولیتی بود، و با اینکه به عضویت کمیته سازمان دعوت شده بود (بطوری که اعضای کمیته سازمان به ما گفتند)، خودش این دعوت را نپذیرفته بود. در این هیئت سه نفری، ما تمام آن تضمیناتی را می‌بینیم که کمیته مرکزی با توجه به تمام تصمیماتش به هنگام پیاده کردن تصمیمات کنگره ایسکرا، از آن تزلزل‌هایی که برای کمیته سازمان وجود داشت مبرا خواهد بود. تفاهم در مسائل اصولی با هیئت تحریریه ایسکرا، که ارگان مرکزی حزب شده بود، ضمانتی بود برای فعالیتهای بلند مدت این سه نفر در سازمان ایسکرا. اما اینکه دو تن از آنها عضو کمیته سازمان بودند، همانطور که اشاره کردم، اصولاً مسئله تداوم کار را تسهیل می‌کرد. با این همه، آیا حمله به بلشویک‌ها بر مبنای اینکه با مرکزیت (که عملاً بوجود آمده بود و منظورشان همان «کمیته ناهمگون سازمان» بود) کنار نمی‌آید، و کمیته مرکزی ای را ایجاد کرده که مطیع تام و تمام اراده هیئت تحریریه مقیم خارج خواهد شد، مضحک نیست؟ (و این یعنی عضویت آنها در «سازمان ایسکرا» و تفاهم عقیدتی شان با هیئت تحریریه) آیا اتهاماتی از این قبیل علیه بلشویک‌ها (مثل «سانتر الیسم بوروکراتیک»، «حل» مسائل بغرنج حزبی با مواد اساسنامه، و رشته‌ای کامل از اینگونه حماقت‌های ساده لوحانه) خوب و خیال‌های خشم‌آگینی نیست که با شکست منشویک‌ها به اثبات می‌رسد؟ مارتوف که اکنون در نهایت کمیته سازمان را زیر چتر حمایت خود گرفته است، پس از آنکه در ابتدای کنگره خود آن را از هم پاشیده بود، چنان فهرست سه نفری را برای کمیته مرکزی پیشنهاد می‌کرد (و این آخرین حرف او است) که تنها یکی از آنها عضو کمیته سازمان است. اما چرا حالا نسبت به مسئله تداوم کار حساس شده است؟ این موضوع موقعی قابل درک خواهد بود که به یاد بیاوریم که بطور کلی در اقلیت بودن چقدر ناگوار است، به ویژه برای «فردگرایان آنارشیستی» چون بسیاری از انقلابیون روسیه که به زندگی جمعی و تابعیت اراده فردی از اراده جمعی عادت ندارند.

هنگام تبلیغات پر جوش و خروشی که به سود این یا آن فهرست نامزدهای «کمیته مرکزی» انجام می‌شد، مسئله دیگری نیز برای نمایندگان پیش آمد که خیلی‌ها توجهی به آن نکرده و به آن نیاندیشیده بودند: هیئت تحریریه ارگان مرکزی. هنوز کنگره تشکیل نشده بود که پیش نویس دستور کار کنگره بین نمایندگان دست به دست می‌گشت، و در ضمن سایر مسائل، در زیر عنوان

انتخابات نهادهای مرکزی، تصریح شده بود که کنگره سه نفر را برای عضویت در کمیته مرکزی و سه نفر را هم برای عضویت در هیئت تحریریه ارگان مرکزی انتخاب خواهد کرد، و انتخاب شدگان اگر ضروری تشخیص دهند، به شیوه رأی گیری داخلی، اعضای جدید را انتخاب و برای تصویب به کنگره معرفی خواهند کرد. این پیش نویس در جلسات مقدماتی مورد بررسی قرار گرفته بود و هیچ یک از طرفین به انتخاب هیئت‌های سه نفری اعتراض نکرده بودند. طی فعالیت کنگره، و همچنین در کمیته‌ها، ما امکان آشنا شدن با همه رفقای نظریه پرداز را داشتیم و برای همه تعیین کادر سه نفری هیئت تحریریه، خودبخود حل می شد. پلخانوف، مارتوف، لنین: این فهرستی بود که احتمالاً بدون هیچ جر و بحثی از سوی همه پذیرفته می شد، به شرطی که مبارزه برای تعیین اعضای کمیته مرکزی روابط میان دو دسته کنگره را تا آن حد تیره نمی کرد که روند طبیعی فعالیت‌ها مختل شود. نگاهی سطحی به صورت جلسه‌ها نیز می تواند نشان دهد که این سه نفر در مبارزه علیه همه عناصر غیر ایسکرایی در کنگره، سران اصلی ایسکرایی‌ها بودند. هیئت تحریریه که در شرایط روسیه، ایفای نقش خارق العاده‌ای در کل فعالیت‌های حزبی برعهده‌اش قرار گرفته است، به نظر بسیاری از ما، یک مجمع ساده ادبی نیست که به جز استعداد ادبی، انتظار دیگری از آنها نرود. سردبیر ارگان مرکزی، هم مدیر است و هم سازماندهنده، و به اندازه اعضای کمیته مرکزی، باید در تبدیل مرکزیت حزبی عقیدتی به هسته مبارز رهبری کننده، از خود کارایی نشان دهد. و به همین دلیل است که از آنها انتظار می رود فقط ادیب و ادب شناس نباشند. ما امیدوار بودیم که ارگان مرکزی حزب، دارای همکاران نابغه متعددی باشد و به موازات رشد حیات حزبی، تعداد آنها نیز به سرعت افزایش یابد، اما این بدان معنی نبود که ما تمام این همکاران نابغه را به رهبری یکی از مراکز انتخاب کنیم. به غیر از این، چنین جمع بزرگی، نظیر شش عضو برای هیئت تحریریه سابق، می توانست باعث دردهای بزرگی شود، و در گذشته نیز در کار روزمره شان چنین اشکالاتی ایجاد شده بود.

چنانکه حالا هواداران هیستریک مارتوف داد و قال به راه انداخته‌اند، ما با انتخاب هیئت سه نفری، قصد نابودی «ایسکرا»ی قدیمی، اعلام بی اعتمادی سیاسی علیه برخی اعضای هیئت تحریریه سابق، و یا برگزاری «تدفین سیاسی» کسی را نداشتیم. ما فقط می خواستیم از میان نیروهای نظریه پرداز موجود در حزب (که در هیئت تحریریه سابق جمع بودند) کسانی را انتخاب کنیم که بتوانیم آن نهاد رسمی را به دستشان بسپاریم. آیا این بدان معنی بود که ما کسی را رنجانده‌ایم؟ برای کسی «تدفین سیاسی» تدارک دیده‌ایم؟ و یا «تمامیت هماهنگ» را مختل کرده‌ایم؟ ما در کنگره چند بار تأکید کرده بودیم که برای یک انقلابی، اینگونه قضاوت‌های بورژوایی در امور حزبی شایسته نیست، و بر زبان آوردن این حرف ناشایست است که کنگره، این نهاد عالی حزبی، صلاحیت سپردن وظایف رسمی حزب را فقط به این یا آن جمع دارد و لاغیر. بیان این سخن که نمایندگان با چنین کاری به کسی اهانت می کنند، و یا بی اعتمادی سیاسی شان را ابراز می دارند، یاوه گویی محض است. می گویند ما «ایسکرا»ی قدیمی را متلاشی کرده‌ایم. و مگر ما با انتخاب سه سردبیر برجسته قدیمی و پایه گذاران عمده «ایسکرا» (که در این مورد، حتی خود آکسلرود [۳۱]، زاسولیچ [۳۲] و استاروور [۳۳] نیز احتمالاً موافقت خواهند داشت) قضیه تداوم کار پیشین «ایسکرا»ی جدید را حفظ نکرده‌ایم؟ البته سردبیران قدیمی و انتخاب نشده «ایسکرا» به این دلیل که از کادر جدید خوششان نمی آید (حتی اگر از همکاران قدیمی آن تشکیل شده بود) از ادامه همکاری امتناع کرده‌اند، زیرا از نظر همکاران نابغه، «ایسکرا»ی جدید فقیرتر از قدیم می شد و با آن تفاوتها می یافت. هیچ یک از ما در کنگره تصور نمی کرد که هر یک از اعضای هیئت تحریریه قبلی که انتخاب نشده باشد، «ایسکرا» را تحریم کند. معلوم شد که از این

نظر، ما خوش بین و ساده دل بوده‌ایم. ولی اکنون، پس از پایان کار کنگره، مارتوف (که از شرکت در هیئت سه نفری امتناع کرده)، آکسلرود، زاسولچ و استاروور به کلی از فعالیت در ارگان مرکزی حزب سر باز می‌زنند، با اینکه پلخانوف و لنین چند بار به آنها پیشنهاد کرده بودند که برای روشن ساختن اختلافات اصولی ای که به عقیده آنها چنین نقش عظیمی در انحلال ایسکرایی‌ها ایفا کرده به میدان بیایند. قضاوت اخلاقی در مورد این عمل آنها را به تاریخ می‌سپارم.

منشویک‌ها قاطعانه بر ابقای هیئت تحریریه سابق اصرار ورزیدند و در جلساتی که اغلب برای تعیین کادر کمیته مرکزی تشکیل می‌شد، مبارزه‌ای جانانه برای تعیین هیئت تحریریه ارگان مرکزی به راه انداختند. آنها با دلایلی از قبیل برشمردن خدمات قبلی، حفظ «تمامیت هماهنگ»، زدن این اتهام به بلشویک‌ها که مثلاً قصد ننگین سازماندهی «تدفین» مبارزان کهنه کار را داشته‌اند، عناصر نازکدلی را می‌توانستند جذب «اقلیت» کنند که بجای تأمل در ماهیت پدیده‌ها، بیشتر متوجه الحان گوناگون و رنگارنگ گفتارهایی هستند که به کمیته مرکزی ارائه می‌شد. به این دلیل است که آن همه اشخاص نازکدل و نازک بدن در میان «اقلیت» وجود دارد. تمام آن ترس و لرزه‌هایی را که به «اکثریت» (بلشویک‌ها) نسبت می‌دهند، به آنجا ختم می‌شود که «اکثریت» با ایجاد مراکز هماهنگ، کاری، پیگیر در مسائل اصولی، بخت ارضاء و اقناع «اقلیت» را نداشته است. و اما پاسخ آن حملات و یاوه‌گویی‌ها را که یعنی ما می‌خواهیم اعضای کمیته مرکزی را به کارگزاران ساده و عناصر تماماً تابع هیئت تحریریه و به ویژه لنین تبدیل کنیم، هم می‌توانید در اساسنامه حزب و هم در صورت جلسه‌های کنگره پیدا کنید.

پس از خروج نمایندگان «بوند» و «انجمن سوسیال دمکراتهای روسیه» از کنگره، ما در اکثریت قرار گرفتیم و مسلم است که چنان کادرهایی را برای نهادهای مرکزی برگزیدیم که از نظر ما بهترین افراد بودند. هواداران مارتوف که دیدند در جنگ مغلوب شده‌اند، دست به اعتراض‌های عجیب و غریبی علیه بلشویک‌ها می‌زنند. آنها با ۲۰ رأی خود بکلی از شرکت در انتخابات سر باز می‌زنند. آنها احتمالاً می‌خواستند مراکز آینده ما را در پیشگاه حزب بی اعتبار کنند، اما با این کار چه کسی را بی اعتبار کردند؟ به نظر من، خودشان را.

به هر حال، انتخابات تمام شده است. به نظر می‌آید که اختلافاتی که بر سر مسئله افراد نهادهای مرکزی بروز کرده و چنان شکل حادی هم به خود گرفته بود، باید اکنون تا مرحله دوم، حداقل تا کنگره سوم، به تعویق می‌افتاد و کلیه اعضای حزب با شور و شوق دست به عملی ساختن تصمیمات کنگره می‌زدند، و سپس، در نتیجه، در کارهای سخت و پر مسئولیت نهادهای انتخاب شده مرکزی با آنها همکاری می‌کردند.

توضیحات

۱- اتحادیه مبارزه برای آزادی طبقه کارگر

League of Struggle for the Emancipation of the Working Class

در پائیز ۱۸۹۵ بوسیله لنین پایه‌گذاری شد و حدود بیست محفل مطالعاتی کارگران پترزبورگ را دربر گرفت. کار «اتحادیه مبارزه...» بر اساس اصول سانت‌الیسم و انضباط سخت بود. رهبری اتحادیه را «گروه مرکزی» به ریاست لنین برعهده داشت.

در دسامبر ۱۸۹۵، دولت تزار ضربه شدیدی به «اتحادیه» زد: شب ۸ (۲۰) دسامبر عده زیادی از اعضای «اتحادیه» و از جمله خود لنین دستگیر شدند و نخستین شماره رابوچیه دیلو (ر. ک. توضیح شماره ۲۸) که آماده چاپ بود جمع آوری و مصادره شد.

لنین هنگامی که در زندان بود، کار هدایت «اتحادیه» را ادامه داد. او نامه‌ها و جزوه‌هایی به صورت رمز می نوشت و به خارج از زندان می فرستاد. به گفته لنین، اهمیت «اتحادیه مبارزه...» این بود که هسته حزبی انقلابی شد که از سوی طبقه کارگر حمایت می شد و مبارزه طبقاتی پرولتاریا را رهبری کرد. اعضای قدیمی «اتحادیه» که دستگیر نشده بودند، در آماده ساختن و برگزاری اولین کنگره «حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه» و آماده ساختن بیانیه آن کنگره نقش مهمی ایفا کردند. اما غیبت طولانی اعضای بنیان گذار «اتحادیه»، و بیش از همه لنین که به سبب تبعید شده بود، کار «جوان ترها» و اکونومیست‌ها را برای در پیش گرفتن مشی اپورتونیستی ساده تر کرد. آنها از ۱۸۹۷، اندیشه‌های تریدیونیونیسم و برنشتاینیسم را از طریق روزنامه شان «رابوچایا میسل» (ر. ک. توضیح شماره ۲۲) در روسیه نشر دادند. در نیمه دوم سال ۱۸۹۸، کنترل «اتحادیه» به دست معلوم الحال ترین اکونومیست‌ها - ناشران «رابوچایا میسل» - افتاد.

۲- ویلهلم لیبکنخت (۱۸۲۶-۱۹۰۰) Wilhelm Libknecht - چهره‌ای برجسته در جنبش کارگری آلمان و جهان. بنیان گذار و رهبر حزب سوسیال دمکرات آلمان و بین الملل دوم.

۳- ایسکرا (Iskra - جرکه) - نخستین روزنامه زیرزمینی مارکسیستی سراسر روسیه که در ۱۹۰۰ به همت لنین تأسیس شد و نقش تعیین کننده‌ای در ایجاد حزب انقلابی مارکسیستی طبقه کارگر ایفا کرد. نخستین شماره «ایسکرا»ی لنین در دسامبر ۱۹۰۰ در لایپزیگ (آلمان) چاپ شد و شماره‌های بعدی در مونیخ، از ژوئیه ۱۹۰۲ در لندن، و از بهار ۱۹۰۳ به بعد نیز در ژنو نشر می یافت.

اعضای هیئت تحریریه عبارت بودند از لنین، پلخانوف، مارتوف، آکسلرود، پوترسوف و زاسولیچ. لنین در واقع سردبیر اصلی و رهبر «ایسکرا» بود. مقاله‌های او در مورد مسائل تشکیلاتی حزب و مبارزه طبقاتی پرولتاریا در روسیه، در این نشریه چاپ می شد.

«ایسکرا» مرکز گردهمایی نیروهای حزبی شد، مرکزی برای تمرین و ممارست کارکنان اصلی حزب. در پاره‌ای از شهرهای روسیه (پترزبورگ، مسکو، سامارا و...) گروه‌ها و کمیته‌های حزب بر اساس خط «ایسکرا»ی لنین سازمان یافتند، و در ژانویه ۱۹۰۲، کنگره هواداران «ایسکرا» در سامارا، سازمان ایسکرا را در روسیه بنیان گذاشت.

به ابتکار لنین و با مشارکت مستقیم او، هیئت تحریریه «ایسکرا»، پیشنویس برنامه حزب را طرح کرد (که در شماره ۲۱ آن چاپ شد) و کنگره دوم حزب را که در ژوئیه - اوت ۱۹۰۳ برگزار شد آماده ساخت. کنگره با قطعنامه ویژه‌ای به نقش استثنایی «ایسکرا» در مبارزه برای ایجاد حزب اشاره کرد و آن را ارگان مرکزی حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه اعلام داشت. کنگره هیئت تحریریه را متشکل از لنین، پلخانوف و مارتوف تعیین و تصویب کرد. مارتوف اصرار داشت که همه شش عضو هیئت سابق ابقا شوند و به رغم تصمیم کنگره، از همکاری با روزنامه سر باز زد. به این دلیل بود که شماره‌های ۴۱ تا ۵۱ «ایسکرا» به سردبیری لنین و پلخانوف انتشار یافت. سپس پلخانوف به منشویک‌ها پیوست و تقاضا کرد که همه اعضای سابق هیئت شش نفری (که منشویک بودند) به رغم تصمیم کنگره ابقا شوند. لنین مخالفت کرد و در اول نوامبر ۱۹۰۳ استعفا داد، به عضویت کمیته مرکزی حزب درآمد و مبارزه علیه اپورتونیست‌های منشویک را از آنجا اداره کرد. شماره ۵۲ «ایسکرا» را پلخانوف به تنهایی نشر داد. در ۲۶

نوامبر ۱۹۰۳ پلخانوف به ابتکار خود و با زیر پا گذاشتن تصمیمات کنگره، همه اعضای سابق هیئت تحریریه (منشویک) سابق را به کار دعوت کرد. از شماره ۵۲ به بعد، منشویک‌ها «ایسکرا» را به ارگان خود بدل کردند. «ایسکرا»ی منشویکی با هیئت تحریریه جدید، از شماره ۵۲ تا آخرین شماره (۱۲۲ - اکتبر ۱۹۰۵) خط انحرافی خود را ادامه داد.

۴- دومین کنگره حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه از ۱۷ (۳۰) ژوئیه تا ۱۰ (۲۳) اوت ۱۹۰۳ (۱۳ نشست اول در بروکسل و ۲۴ نشست بعدی در لندن) برگزار شد. بوگدان کنونیانتس به عنوان یکی از هواداران فعال لنین، به نمایندگی از کمیته باکو در کنگره شرکت می‌جست و دارای ۲ رأی بود. اسامی مستعار او در کنگره عبارت بودند از: باگینتس (Bagints)، روبن (Ruben) و در صورت جلسه‌ها: روسوف (Rusov). بنا به صورت جلسه‌ها، روسوف طی ۲۳ نشست، چندین طرح ارائه داده، و بیش از ۵۵ بار تصحیحات و متمم‌هایی را پیشنهاد کرده است.

۵- بوند (BUND - اتحادیه عمومی کارگران یهودی لیتوانی، لهستان و روسیه): در ۱۸۹۷ در کنگره پایه گذاری گروه‌های سوسیال دمکرات یهودی در ویلنو بنیان گرفت و عمدتاً صنعتگران خرده پا (پیشه وران) و شبه پرولتار یهودی منطقه غرب روسیه را دربر می‌گرفت. بوند در نخستین کنگره «حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه» در مارس ۱۸۹۸، به عنوان «یک سازمان مستقل و خودمختار، و تنها در رابطه با مسائل مؤثر بر پرولتاریای یهودی» به این حزب پیوست. پس از آنکه کنگره دوم حزب، تقاضای آن را بر این مبنی که بوند باید بعنوان تنها نماینده پرولتاریای یهودی شناخته شود رد کرد، این سازمان از حزب خارج شد، اما در ۱۹۰۶ بر اساس تصمیم «چهارمین کنگره وحدت» دوباره به حزب پیوست.

بوند در داخل حزب، همیشه از جناح اپورتونیست (اکنونیست‌ها، منشویک‌ها و انحلال طلبان) حمایت می‌کرد و به مبارزه علیه بلشویک‌ها می‌پرداخت. در ۱۹۱۷، بوند از دولت موقت حمایت کرد و در کنار دشمنان انقلاب سوسیالیستی اکتبر قرار گرفت. در خلال مداخله نظامی قدرتهای خارجی و سالهای جنگ داخلی، رهبران بوند از نیروهای ضد انقلابی حمایت کردند. در عین حال میان افراد عادی این سازمان، تمایل به حکومت شوراهای وجود داشت. در مارس ۱۹۲۱، بوند اعلام انحلال کرد و عده‌ای از اعضای آن بر اساس قوانین کلی پذیرش عضو، به حزب کمونیست روسیه (بلشویک) پیوستند.

۶- قوانین محدود کننده یهودیان، اشتغال آنها را به کشاورزی ممنوع کرده و بطور کلی، فعالیتشان در سایر زمینه‌های اقتصادی را نیز محدود می‌کرد. شرکت یهودیان در فعالیتهای خودمختاری محلی ممنوع بود و تنها درصد معینی از قبول شدگان در مؤسسات آموزش متوسطه و عالی می‌توانستند یهودی باشند. ترفیع درجه سرباز صفر یهودی حتی به یک درجه بالاتر (سرجوخه) ممنوع بود و غیره.

۷- گتوها: مناطق اسکان یهودیان با مرزبندی مشخص و قوانین متعددی که بر آنها حاکم بودند. تمام شهرها و شهرک‌های استان‌ها بلوروسیه، یکاترینوسلاو (Yekaterinoslav) و تاوریکیه (Tavrikiya)، بجز روستاها، جزو این مناطق بودند. بورژوازی یهود با کوشش فراوان، اندک اندک توانست امتیازاتی بدست آورد، بالاخره در سال ۱۸۷۹ موفق به لغو محدودیت‌های مناطق فوق شد. محدودیت‌های مربوط به دانشمندان و روشنفکران تحصیل کرده یهودی نیز از میان برداشته شد.

۸- ل. مارتوف L. Martov (نام اصلی: یولی اوسیپوویچ تسدرباوم Yuli Osipovich Tserderbaum) (۱۸۷۳-۱۹۲۳) - یکی از رهبران منشویک که در سالهای جنگ اول جهانی میانه رو شد. پس از انقلاب بورژوا دمکراتیک فوریه ۱۹۱۷، عضو کمیته اجرایی «شورای

نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد» بود. پس از انقلاب اکتبر از در مخالفت با حکومت شوروی درآمد و در ۱۹۲۰ به آلمان مهاجرت کرد.

۹- مسئله «جایگاه بوند در حزب» در چند نشست کنگره بررسی و چند راه حل پیشنهاد شد. یکی از آنها پیشنهاد مارتوف بود که جدایی خواهی بوند را محکوم می کرد و متذکر می شد که وجود بوند تنها در صورتی قابل قبول است که بعنوان یکی از تشکیلات محلی حزب که اختیار آتش نیز طبق قوانین حزبی مشخص می شود، فعالیت کند. بعنوان یک گزارشگر آگاه در مورد این مسئله، مارتوف در کنگره موضع درستی اتخاذ کرد. طرح پیشنهادی او با اکثریت آرا تصویب شد: ۴۶ رأی موافق و تنها ۵ رأی مخالف که آن هم از سوی نمایندگان بوند به صندوق ریخته شد.

۱۰- لیبر M. I. Liber (نام خانوادگی اصلی: Goldman) (۱۸۸۰-۱۹۳۷) - یکی از رهبران بوند، از مخالفان سرسخت «ایسکرا» در کنگره دوم، بعدها جزو منشویک‌های انحلال طلب. در ۱۹۱۲ جزو فعالیت «بلوک اوت» (August Bloc) و در زمان انقلاب‌های فوریه و اکتبر ۱۹۱۷، از مدافعان منشویک‌های دست راستی بود.

۱۱- هوفمان Hoffmann (شوارتسمن Shwartzmann - نام خانوادگی اصلی: کاسوفسکی Kosowski) (۱۸۷۰-۱۹۴۱) - نماینده کنگره دوم از سوی کمیته بوند در خارج از کشور، و عضو کمیته مرکزی بوند. بعدها جزو انحلال طلبان و در زمان جنگ جزو سوسیال - شووینیست‌ها بود. از دشمنان آشکار انقلاب اکتبر، که بعد از انقلاب به لهستان گریخت و از ۱۹۳۹ در آمریکا اقامت گزید.

۱۲- پیشنهاد رفیق مارتوف در مورد خودمختاری منطقه‌ای، موقع بررسی بخش سیاسی آئین نامه حزب مطرح شده بود که بعد از بعضی تصحیحات تدوینی، به شکل زیر مورد قبول کنگره واقع شده بود:

«ماده ۳- خودمختاری گسترده محلی و خودمختاری منطقه‌ای برای جاهایی که از لحاظ شرایط قومی و شکل پراکندگی جمعیت متمایزند.»

۱۳- «گرجستان» (ساکارتولو Sakartvelo) - خبرنامه گروه ناسیونالیست‌های گرجی در خارج از روسیه، که در پاریس، در سالهای ۵-۱۹۰۳ به زبان‌های گرجی و فرانسوی انتشار می یافت. این گروه، هسته حزب بورژوا - ناسیونالیست و سوسیال - فدرالیست بعدی شد که بالاخره در فوریه ۱۹۰۴ شکل گرفت. بجز گروه بالا، آنارشویست‌ها، اس. آر.ها و دمکرات‌های ملی نیز وارد حزب شدند. خواست اساسی فدرالیست‌ها، خودمختاری ملی گرجستان در محدوده دولت بورژوا - فئودال روسیه بود.

۱۴- سه طرح ارائه شده به کنگره در خصوص «شورای حزب» اینها بودند: مارتوف و نوسکوف (Noskov) پیشنهاد کردند که کمیته مرکزی و هیئت تحریریه ارگان مرکزی، هر یک ۲ نماینده برای تشکیل شورای حزب برگزینند، و نمایندگان فوق، نماینده پنجم را دعوت به کار کنند. سازمانهای انتخاب کننده اعضای شورا باید در صورت لزوم بجای عضو مستعفی، عضو جدیدی به شورا بفرستند. در طرح پیشنهادی لنین و روزانوف (Rozanov) «شورای حزب با ۵ عضو به انتخاب کنگره معین می شود، که کمیته مرکزی و ارگان مرکزی، هر یک دو نماینده معرفی می کنند. اعضای جدید (بجای عضو مستعفی) بوسیله خود شورا تعیین می شوند.» پیشنهاد لوین (Levin یا Yegorov) نیز چنین بود که چهار عضو از سوی ۲ نهاد مرکزی و یک عضو به انتخاب این ۴ نفر گزیده شوند. اعضای جدید (بجای اعضای مستعفی) از سوی نهادهای مذکور معین می شوند، بجز عضو پنجم که به همان طریق بالا انتخاب می شود.

کنونیان‌تس با پیشنهاد دوم موافق بود، منتها انتخاب دو عضو از نهادهای مرکزی را ضروری نمی دانست. کنگره با پیشنهاد لنین و روزانوف موافقت کرد.

۱۵- کُنونیان‌تس و د. ای. اولیانوف (Gerts) طرح زیر را که مکمل پیشنهاد لنین بود اضافه کردند: «عضو پنجم شورا، از سوی کنگره معین می شود.» این طرح به تصویب رسید.

۱۶- در دوران مبارزات لنین برای ایجاد حزب واحد، مسئله سازمان‌های منطقه‌ای و ملی یکی از مهم‌ترین مسائل بود. وقتی کنگره تقاضای بوند را مبنی بر شناسایی آن بعنوان سازمان جداگانه ملی رد کرد، تمام اپورتونیست‌ها با حل اساسی مسئله مخالف بودند و عقیده داشتند که مسئله هر سازمان را باید بطور جداگانه بررسی کرد. لنین توانست با کمک طرفدارانش (و در شمار آنها، کُنونیان‌تس) طرح خود را به رأی بگذارد و به تصویب برساند: «کنگره امکان تشکیل سازمان‌های منطقه‌ای را بعنوان اتحادیه کمیته‌ها در آن مناطق روسیه که با خصوصیات خود (مانند زبان، ساخت جمعیت و غیره) بطور بارزی متمایزند، قبول می کند. تصویب آئین نامه این سازمان‌ها به عهده کمیته مرکزی خواهد بود.»

۱۷- یوسادوفسکی (Pasadovski) (Byulov) - نام اصلی: V. Y. Mandberg - متولد ۱۸۷۰): نماینده اتحادیه سبیری در کنگره، و مدافع نظریات مارتوف. پس از کنگره به منشویک‌ها پیوست و در سال ۱۹۰۷ به خارج از روسیه نقل مکان کرد.

۱۸- یگوروف (Yegorov) (نام اصلی: Y. YA. Levin - متولد ۱۸۷۳): نماینده گروه «یوژنی رابوچی» (ر. ک. توضیح شماره ۲۱) در کنگره، و عضو کمیته تشکیل دهنده کنگره بود. او در کنگره مدافع نظرات مارتوف بود و بعد از کنگره به منشویک‌ها پیوست و بعدها بکلی از جنبش سوسیال دمکراسی خارج شد.

۱۹- اتحادیه حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه در قفقاز و کمیته اتحادیه‌ای آن در نخستین کنگره اتحادیه (در تفریس) در آخر ژوئیه ۱۹۰۳ ایجاد شدند. کمیته‌های باکو، تفریس و باتوم، و سازمان‌های سوسیال دمکرات «گوریا»، «کوتاییس»، «چیاتورا» و «گوری» و میخایلوفو (خاشور) نمایندگانشان را به کنگره فرستادند. در پائیز ۱۹۰۳، آئین نامه اتحادیه، بعنوان کمیته بلشویکی - حزبی منطقه‌ای، به تصویب رسید. در فوریه ۱۹۰۶، در رابطه با تشکیل کمیته‌های واحد بلشویکی و منشویکی حزب، این اتحادیه منحل شد. کُنونیان‌تس یکی از رهبران و پایه‌گذاران اتحادیه قفقاز بود.

۲۰- گورین (V. F. Galkin) Gorin (۱۹۲۰-۱۸۶۶): عضو سابق نارودو ولیا و سپس سوسیال دمکرات (در کنگره مدافع اکثریت ایسکرانی) که بعدها به بلشویک‌ها پیوست. در سالهای ارتجاع، در زمینه فلسفه علیه رویزیونیسم مبارزه می کرد. در انقلاب اکتبر شرکت کرد. در سالهای جنگ داخلی در بخش سیاسی ارتش سرخ فعالیت می کرد و بعدها در زمینه آموزش فعالیت داشت.

۲۱- یوژنی رابوچی (Yuzhny Rabochy) («کارگر جنوبی»): روزنامه‌ای سوسیال دمکرات که بصورتی غیرقانونی بوسیله گروهی به همین نام، از ژانویه ۱۹۰۰ تا آوریل ۱۹۰۲ (۱۲ شماره) منتشر شد. با اکونومیسم و تروریسم مخالفت می کرد و هوادار توسعه جنبش انقلابی توده‌ای بود، اما برخلاف ایسکرا که قصد داشت یک حزب متمرکز مارکسیستی به گرد یک روزنامه سیاسی سراسری بوجود آورد، گروه یوژنی رابوچی طرحی برای ایجاد «اتحادیه‌های منطقه‌ای سوسیال دمکرات» به منظور تقویت حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه را پیشنهاد می کرد. این گروه، فعالیت‌های وسیع انقلابی در روسیه داشت، اما در عین حال، گرایش‌های اپورتونیستی نیز در مورد مسئله مقابله با بورژوازی لیبرال و جنبش دهقانی در آن دیده می شد. در کنگره دوم

حزب، نمایندگان این گروه، موضعی میانه گرفتند. کنگره تصمیم به انحلال این گروه و همه گروه‌ها و سازمان‌های مستقل سوسیال دمکرات دیگر گرفت.

۲۲- رابوچایا میسل Rabochaya Mysl («فکر کارگری»): روزنامه‌ای که از اکتبر ۱۸۹۷ تا دسامبر ۱۹۰۲ در روسیه و خارج انتشار می‌یافت. ارگان اکونومیست‌ها بود و در امور سازمانی و تاکتیکی، نقطه نظرهای اپورتونیستی آنها را اشاعه می‌داد.

۲۳- ناشه دلو Nashe Delo («کار ما»): مجله‌ای که از ۱۸۹۷ در نیکولایف از سوی «اتحادیه کارگران جنوب روسیه» انتشار می‌یافت. پس از فروپاشی اتحادیه، در سال ۱۸۹۸، کمیته حزب در نیکولایف، آن را انتشار می‌داد. فقط ۹ شماره از آن نشر یافت. تأثیر اکونومیسم در مقاله‌های آن محسوس است.

۲۴- انتخاب دو گروه سه نفری، از نظریات لنین بود که تا آن زمان در نشست‌های خصوصی سازمان ایسکرا آن را قبولانده بود. این پیشنهاد را کنونیانتس در کنگره مطرح کرد. لنین در این مورد جزئیات نقش او (روسوف) را در کتاب «یک گام به پیش، دو گام به پس» متذکر شده است. ۲۵- پیشنهاد از این قرار بود: «نتیجه رأی‌گیری را مقام ریاست خلاصه کرده و فقط نام یکی از اعضای منتخب کمیته مرکزی را به اطلاع کنگره می‌رساند.» این کار به منظور مخفی کاری انجام می‌شد و اهمیت آن را اکثریت کنگره با ۲۴ رأی موافق تصویب کرد.

۲۶- ل. گ. دیچ L. G. Deitch (۱۹۴۳-۱۸۵۵): از کهنه کاران جنبش انقلابی، که از دهه هفتاد قرن نوزدهم به نارودنیک‌ها پیوست. در ۱۸۸۳ در تأسیس گروه «آزادی کار» شرکت کرد، بعدها ایسکرائی شد. در کنگره دوم، نماینده گروه «آزادی کار» و مدافع نظریات مارتوف بود. پس از کنگره، از رهبران منشویک‌ها شد و در انقلاب اکتبر نقشی بسیار منفی بازی کرد. او بعدها از امور سیاسی کناره گرفت.

۲۷- «درباره نتایج دومین کنگره حزب...» نامه‌ای است که کنونیانتس پیش از عزیمت از ژنو به روسیه (پس از خاتمه کنگره) به کمیته باکو نوشته است. او پس از آمدن به باکو، در زمستان ۱۹۰۳-۴، در جنوب روسیه و قفقاز جلسه‌های توجیحی در مورد تصمیمات کنگره برگزار کرد. این سند، در اصل، عنوان و امضا ندارد. عنوان فوق از سوی ویراستاران مجموعه آثارش گزیده شده است.

۲۸- رابوچیه دیلو Rabocheye Dyelo («کار کارگری»): روزنامه ارگان اتحادیه سوسیال دمکرات‌های روس مقیم خارج از کشور، که از آوریل ۱۸۹۹ تا فوریه ۱۹۰۲ در ژنو چاپ می‌شد. ۱۲ شماره آن (طی ۹ شماره - چند بار دو شماره با هم) منتشر شد. هیئت تحریریه آن، میانه روهای اکونومیست ساکن خارج بودند. این روزنامه از شعار «آزادی انتقاد» برنشتاین دفاع می‌کرد. در مسائل تاکتیکی و تشکیلاتی جنبش سوسیال دمکراتیک روسیه، موضع اپورتونیستی گرفت و نیروی بالفعل انقلابی دهقانان را نادیده شمرد. هواداران این روزنامه در کنگره دوم موضع راست افراطی داشتند و از جناح اپورتونیست حزب دفاع کردند.

۲۹- سازمان ایسکرا: بعنوان یک سازمان مستقل سوسیال دمکرات، تا برگزاری کنگره دوم حزب موجودیت داشت. هم سردبیران و همکاران نشریه ایسکرا و هم کارگزاران نشریه و سایر سوسیال دمکرات‌های مهاجر عضو آن بودند.

۳۰- بوربا Borba («پیکار»): روزنامه علنی بلشویکی که از ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۷ در مسکو منتشر می‌شد. در ۱۹۰۷ دادگستری تزاری انتشار آن را ممنوع کرد.

۳۱- پاول بوریسویچ اکسلرود Pavel Borisovich Axelrod (۱۹۲۸-۱۸۵۰): سوسیال دمکرات، در تأسیس «اتحادیه مبارزه برای آزادی طبقه کارگر» شرکت کرد. در کنگره دوم حزب، نماینده

اقلیت ایسکرا بود و پس از کنگره به منشویک‌ها پیوست. در سالهای ارتجاع (۱۹۰۷-۱۰)، یکی از رهبران انحلال طلب و در سالهای جنگ اول جهانی، میانه رو بود. پس از انقلاب فوریه عضو کمیته اجرایی «شورای پتروگراد» بود. از دولت موقت بورژوازی حمایت و با انقلاب اکتبر مخالفت کرد. پس از انقلاب به خارج مهاجرت نمود و در آنجا نیز به تبلیغ و مداخله نظامی علیه شوروی کمک کرد.

۳۲- ورا ایوانوونا زاسولیچ Vera Ivanovna Zasulich (۱۹۱۹-۱۸۴۹): یکی از فعالان نارودنیک، و سپس، جنبش سوسیال دمکراتیک روسیه. در ۱۸۷۸ کوشید تریوف Trepov فرماندار پترزبورگ را ترور کند. در ۱۸۸۳ در تأسیس «اتحادیه مبارزه...»، نخستین سازمان مارکسیستی روسیه، شرکت کرد. از ۱۹۰۰ عضو هیئت تحریریه ایسکرا و زاریا بود. در کنگره دوم حزب به منشویک‌ها پیوست، و در برابر انقلاب اکتبر موضعی خصمانه گرفت.

۳۳- استاروور Starover - نام اصلی: آکساندر نیکلایویچ پوترسوف (A. N. Potresov) - (۱۹۳۴-۱۸۶۹): یکی از رهبران منشویک و در سالهای ارتجاع، سرکرده انحلال طلبان بود. در جنگ اول جهانی موضع سوسیال شووینیستی گرفت و در ۱۹۱۷، سردبیر روزنامه دیین Dyen (روز) بود که به تبلیغات ضد بلشویکی می پرداخت. پس از انقلاب اکتبر به خارج مهاجرت کرد و از آنجا به جنگی تبلیغاتی علیه شوروی دست زد.

گزارش کمیته باکو

در کنگره دوم حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه

ترجمه این مقاله (توسط گروه علمی) برای بار اول در کتاب چهارم «فرهنگ نوین» (ص ۱۲۶ الی ۱۴۳) به تاریخ اردیبهشت و خرداد ۱۳۵۹ تحت عنوان «چگونه کارگران باکو به انقلاب پیوستند» منتشر شده است. این متن با کسب اجازه از «فرهنگ نوین» عیناً در این مجموعه منتشر می شود.

نخستین گروه‌های تبلیغاتی ما در سال ۱۹۰۱ پا گرفتند. اعضای این گروه‌ها بیشتر از مهاجران روسیه شمالی (روستو، یکاترینوسلاو)، تفلیس و از کارگرانی بشمار می آمدند که از شهرهای مختلف به قفقاز تبعید شده بودند. فعالیت‌ها غیرسیستماتیک صورت می گرفت و هر مبلغ با برنامه خود پیش می رفت. ادبیات نیز بوسیله همین مبلغین و با بهره گیری از کتاب‌هایی که مسافران اتفاقی می آوردند، گسترش می یافت. تنها در بهار همان سال (۱۹۰۱) مبلغین مستقل، به یکدیگر پیوستند و گروهی تشکیل دادند که هدفش ادامه کار تبلیغ و ترویج برنامه ریزی شده بود. این گروه کوچک بعدها با گسترش جنبش، نام کمیته را بخود گرفت اما تا مارس ۱۹۰۲ (در این تاریخ ۱۴ تن از کارگران برای نخستین بار، دسته جمعی دستگیر شدند)، بطور علنی موجودیت خود را اعلام نمی کرد.

۵- کنگره دوم در سال ۱۹۰۳، از ۱۷ (۳۰) ژوئن (تقویم مردم روسیه تا فوریه ۱۹۱۸ با تقویم اروپا ۱۳ روز اختلاف داشت) تا ۱۰ (۲۳) آگوست در بروکسل و لندن تشکیل شد.

جنبش در ابتدا تنها بخش تولیدات مکانیکی (آهن‌گران، خراطها و ریخته‌گران) را فرا گرفته بود که درصد بسیارش را روس‌ها تشکیل می‌دادند. اما کارگران تاتار [۱] که بیشترشان تن به کارهای سخت داده بودند، به سبب پایین بودن بیش از اندازه سطح فرهنگ‌شان و عدم حضور مبلغین تاتار و سرانجام عدم اعتمادی که به مسیحیان داشتند کاملاً در جنبش غیرفعال بودند. ارمانه محلی وضع دیگری داشتند. تبلیغات انقلابی و فعالیت‌های گروهی مبارزاتی (به ویژه مبارزه سیاسی) برایشان تازگی نداشت. احزاب ناسیونالیستی که بعدها مفصل‌تر بررسی‌شان خواهیم کرد از سالها پیش (بیش از ۲۰ سال) در قفقاز فعال بوده و با داشتن سازمان‌های بزرگ به تبلیغات برنامه‌ریزی شده‌ای می‌پرداختند. اولین مبلغین ما در قفقاز، طبیعتاً با این نیروی سازمان یافته برخورد پیدا کردند و کارگران نیز با عدم اعتماد شدید از آنها استقبال کردند. باید توجه داشت (در آن زمان) در میان کارگران ارمنی به چهره‌هایی مترقی‌تر نسبت به سایر ملل برمی‌خوریم. در قفقاز آنهایی که از آموزشگاه‌های شهری فارق التحصیل شده، یا کلاس‌های چهارم و پنجم مدارس متوسطه ارمانه را تمام کرده باشند، بیشتر دیده می‌شدند. باکو تنها مرکز صنعتی بود که تمام مردم شکست خورده قفقاز با آمدنشان به آنجا صفوف پرولتاریای محلی را متشکل‌تر می‌ساختند. تا هنگام آغاز نخستین تظاهرات، هنوز عدم اعتماد کارگران ارمنی به جنبش سوسیالیستی کاهش نیافته بود، اما پس از تظاهرات ۲۱ آوریل گروه بسیاری از آنها به گروه‌های ما توجه یافته و جلب شدند. با رشدی که جنبش بعدها یافت و پس از انتشار اوراقی به زبان ارمنی و انتشار اولین شماره نشریه «پرولتاریا» و سرانجام پس از تظاهرات موفقیت‌آمیز ۲ مارس و ۲۷ آوریل ۱۹۰۳، جنبش در میان پرولتاریای ارمنی به اندازه‌ای استحکام یافت که سازمانهای ناسیونالیست محلی، که پیش از آن متمایل به قبول حق موجودیت جنبش سوسیال - دمکراتیک در میان ارمانه نبودند، دیگر پیشنهاد نوعی توافق همکاری را می‌دادند تا باعث اختلال در فعالیت یکدیگر نشوند.

دیگر جنبش تمامی شهر و نواحی بالاخانی را دربر گرفته بود، بطوری که در تمام کارگاه‌های بزرگ گروه‌ها و رابط‌هایی سرگرم فعالیت بودند، کارگران کارخانه‌های صنعتی، فابریک‌های دخانیات، کارخانه‌های کشتی‌سازی، راه آهن، درشکه‌چی‌ها و همچنین کارگران بنادر و اسکله‌ها و به تازگی بطور کلی حروفچین‌ها و صنعتگران شهری متشکل شده و سازمان یافته‌اند. و اما، بویژه درباره کارگران معادن نفت (که به استخراج و حمل نفت از چاهها اشتغال دارند) و نیز کارگران پالایشگاه‌های نفت باید گفت که در محدوده آنها جنبش بسیار ضعیف بوده. علت عمده این امر پراکندگی زیاد آنها (در هر کارخانه ۲ تا ۵ کارگر) و وجود گروه زیادی ایرانی است که تنها در آخرین مراحل به جنبش توجه یافته‌اند. اگر تشکیلات صنفی صنعتگران شهری را که رهبری امور تخصصی هر رشته صنعت را بعهده دارند در نظر نگیریم، ما بکلی فاقد تشکیلات صنعتی هستیم.

بطور کلی تشکیلات ما شکل زیر را دارند: شهر و حوالی آن به پنج بخش تقسیم شده‌اند، در هر بخش کمیته محلی وجود دارد که از سوی کمیته مرکزی تعیین شده و اعضایش از طرف کمیته محلی هر بخش تعیین می‌شود. اعضای کمیته‌های محلی می‌توانند روشنفکران یا کارگران آن ناحیه باشند. اینان فعالیت‌هایشان را تحت نظارت مستقیم یکی از اعضای کمیته مرکزی انجام می‌دهند و بنا بر همین ماهیت تشکیلات پایدار این کمیته‌های محلی در همینجا خاتمه می‌یابد. کمیته باید سعی کند که در تمام تشکیلاتی که بطور اتفاقی و خودبخودی شکل می‌گیرند، اعم از تشکیلات صنعتی، صندوق‌های بودجه یا خودآموزی و غیره نفوذ پیدا کند. و اما در نقاطی که هیچ تشکیلاتی وجود ندارند، کمیته محلی سعی می‌کند صندوق بودجه یا گروه‌های کوچک تبلیغاتی ایجاد کرده و بدین وسیله کارگران را با جنبش مربوط کند. هم اینک در محدوده کارگران شهری هیچ سازمانی

نیست که بوسیله کمیته محلی به جنبش مربوط نشده باشد. کمیته محلی همچنین وظیفه ایجاد تشکل را نیز در محدوده خود بعهدہ دارد، تهیه منازل برای پیشبرد امر ترویج و تبلیغ و یافتن محل‌هایی مناسب جلسات توده‌ای، گسترش ادبیات تبلیغی و اداره امور مربوط به کتابخانه‌های هر محل از وظایفش است. خود نیز در زمینه برخورد‌های روزانه کارگران با کارفرمایان و انتشار مقالاتی در مورد این وقایع به تبلیغ در مناطق می‌پردازد. این تشکیلات بعد از اکتبر ۱۹۰۲ شکل گرفتند. اما با وجود آنکه کمبود شدیدی از نظر نیروی آگاه درباره گرداندن امور بخش‌ها احساس می‌شود، در این ۹ ماه فعالیت هیچ یک از کمیته‌های محلی با شکست روبرو نشده است که البته از دلایل عمده آن ضعف تشکیلات پلیسی است. در تشکیلات ما اصل انتخاب به هیچ وجه وجود ندارد و تاکنون از این لحاظ هیچ سوء تفاهمی با کارگران پیدا نکرده‌ایم. البته در شاخه‌هایی از فعالیت‌ها که صندوق‌های بودجه وجود دارند، مثلاً در محدوده کارگران شهری یا تشکیلات کارخانه‌ای، بعنوان مثال در فابریک دخانیات میرزا بکیان‌تس، همه امور بر پایه انتخابات استوار است. نواحی و معادن نفت زیر به جنبش محلی وابسته‌اند:

محدوده شهر: فابریک‌های دخانیات میرزا بکیان‌تس و گریگوریان‌تس (۱۵۰/۸۰۰ کارگر)، کارگاه‌ها و کارخانه‌های کشتی‌سازی ساحلی، کارگران شهری و کارگاه‌های کوچک صنعتی (عمدتاً آهن‌گران)، حروفچین‌ها، صنعتگران، خیاط‌های زن و مرد، زنان کلاهدوز و کفاش‌ها. با کارگران دیگر بخش‌ها مانند کارگران اسکله‌ها و کشتی‌ها و درشکه‌چی‌ها و کارگزاران تنها ارتباط وجود دارد.

محدوده شهر سیاه: کارخانه‌های بزرگ صنعتی (خایتسو و ایزنشمیدت)، آهن‌گران بخش تعمیرات راه آهن و رانندگان و کمک‌های آنها و در کارگاه‌های صنعتی مجاور کارخانه‌های کاوش معادن نفت. کارگران راه آهن ایستگاه «بالاجاری» در قفقاز نیز با تشکیلات خود به اینان وابسته‌اند.

محدوده شهر سفید: کارخانه نوبلیان، کارخانه‌های شیبایف و سانتاشف و غیره (به ویژه کارگاه‌های صنعتی). در فابریک‌های نساجی «تاقیف» نیز گروه‌های کوچکی تشکیل شده‌اند، اما گویا پس از ماجرای کارگران مسیحی، از این کارخانه‌ها تنها رابط‌ها باقی مانده‌اند.

منطقه بی بی ابیات: در این منطقه استثنائاً تنها کارگران کارگاه‌های صنعتی مجاور معادن نفت دارای تشکیلات هستند.

منطقه بالاخانی: در این منطقه وضع تشکیلات کارگری مانند منطقه بی بی ابیات است.

به دلیل وجود سیستم ارتباطی که بوسیله کمیته‌های محلی بوجود آمده‌اند، کمیته مرکزی موفق شده است به آسانی و همزمان انواع مقالات و اعلامیه‌ها را در مناطق مختلف آماده و پخش کند، بطوری که در ۹ ماه اخیر (دوران پخش وسیع مقالات) تنها یک نفر دستگیر شده است.

در باکو در زمان تبلیغ سوسیالیسم هیچ اعتصاب عمده‌ای صورت نگرفته است. تمام زندگی تولیدی ما که وابسته به وضع بازار نفت است، در دوران بحران اخیر چنان مختل شده بود که حتی فکر کردن درباره هر گونه اعتصابی بی معنی بود. اعتصاب‌های گسترده، کوششی که در مؤسسات تولیدی برای تقلیل مشاغل بکار گرفته می‌شد، آنچنان جوی پدید آورده بود که اعتصاب‌ها تنها به نفع سرمایه داران تمام می‌شد.

در تشکیلات ما تنها اعتصابات کوچکی در کارگاه‌های صنعتی که در آنها تنها تعداد چند ده کارگر بکار مشغولند و نیز در مناطق صنعتگران شهری انجام گرفته است و اما اینها هیچکدام بجز در همان مؤسسه تولیدی در مؤسسات دیگر تأثیری نداشته‌اند. این موضوع درباره اعتصاب‌هایی که در میان کفاش‌ها، خیاط‌ها و حروفچین‌های روزنامه «باکینسکیه ایزوستیا» و غیره بوقوع پیوسته‌اند صدق می‌کند. اعتصاب‌های وسیع تری که صورت گرفته است در فابریک دخانیات

میرزا بکیانتس بود که در آن حدود ۸۰۰ نفر به کار مشغولند. این اعتصاب سه روز بطول انجامید و مصادف با تبلیغات شدید قبل از ماه مه بود. خواست آنها در اوایل مه همان سال (۲۷ آوریل) صورت تحقق بخود گرفت (بطوری که مزد کارگران سیگارپیچ و حقوق ماهانه دیگر کارگران افزایش یافت). تحقق خواست کارگران آنچنان در روحیه کارگران مؤثر بود که در ۲۷ مه همگی دست به تظاهرات زدند. مدتی بعد در همین فابریک اعتصاب دیگری بدلیل سر باز زدن کارفرما از پذیرش مجدد کارگری که در موقع اعتصاب قبلی دستگیر و سپس آزاد شده بود، صورت گرفت. بدنبال آن کارخانه دار مجبور به استخدام مجدد کارگر شد. حدود دو هفته بعد اعتصاب دیگری در همین فابریک صورت گرفت که همه کارگران در آن شرکت داشتند و دلیل آن نیز مجروح شدن یکی از کارگران مرد بدست رئیس کارخانه بود. کارگران تقاضای اخراج رئیس کارخانه را مطرح کردند و با وجود مداخله مقامات محلی، باز کارگران حاضر به سازش نبودند. صاحب کارخانه مجبور به امضای حکم اخراج رئیس کارخانه شد.

اعتصاب‌هایی که در میرزا بکیانتس صورت گرفت تأثیر مهمی بر جنبش داشتند. کارگران تاتار، که تا قبل از آن در جنبش شرکت نمی کردند، سرانجام خود خواستار عضویت در گروهها شدند و موضوع انتشار مقاله به زبان مادریشان را مطرح کردند. هم اینک حدود ۶۰ نفر آنها دست به کار تشکیل گروههایی شده‌اند که در آنها طرح‌های ترویجی به زبان مادریشان انجام می شود. در این گروهها کارگرانی از دیگر رشته‌ها نیز شرکت دارند.

اعتصاب‌های چشمگیر دیگری را درشکه چی‌ها و رانندگان واگن‌های اسبی براه انداختند که تقاضایشان، دو سره شدن کار، پذیرفته شد. در نواحی معادن نفت نیز اعتصاب‌هایی روی داد که با شکست روبرو شد. ما تاکنون تشکیلات قانونی کارگری نداشته‌ایم. به تازگی تعاونی کارگران نقاش بوجود آمده که اساسنامه‌اش را دولت تدوین کرده. در مورد اینکه تشکیل این تعاونی چه تأثیری خواهد داشت و آیا موفق خواهد شد در جهت جنبش عمل کند، هنوز نمی توان اظهار نظر کرد.

تا آخرین مایوکا [۲] در باکو حتی تشکیلات زوباتوفی [۳] وجود نداشت. تنها قبل از تظاهرات اوراق (یا صحیح تر بگوییم بروشورهای) آنها با امضای «عده‌ای از کارگران آگاه» پخش شد. این اوراق بمقدار زیادی در مناطق معادن نفتی پخش شد، اما کارگران به آنها توجهی نکردند. تبلیغات قبل از ماه مه، اوراقی که بوسیله کمیته مرکزی بطور وسیع پخش می شد و بالاخره روحیه تهییج یافته کارگران، امکان نمی داد که پخش اوراق زوباتوفی‌ها مانند دوران آرامش بر کارگران تأثیر بگذارند. بجز پخش اوراق، زوباتوفی‌ها به کمک یک افسر ژاندارمری که از روسیه به باکو آمده بود تبلیغات شفاهی نیز انجام می دادند. به ادعای آنها هم اکنون تعدادشان ۵۰ نفر است که اکثرشان روسی اند. در میان افراد محلی، آنها هیچ رابطی ندارند، بهتر بگوییم از داشتن رابطه می ترسند.

بنا به گفته‌های افسر ژاندارم، کار کردن با افراد محلی خطرناک است، زیرا که بی هیچ دلیلی دست به قتل می زنند، چون آنها همگی وحشی و شکاکند. هنگامی که یک ارمنی به میان آنها رفته بود، آنها با اصرار خواستار تشکیل یک گروه ارمنی، آشنایی با ارمنیانی که در رأس جنبش سوسیال - دمکراتیک قرار داشتند و شناختن محل چاپخانه بوده و خلاصه صریحاً به او پیشنهاد می کردند که پس از جلسه دوم وارد صفوف تفتیش پلیس شود. بعنوان شاهدهی بر این مدعا، که شرکت ارمنیان در مبارزه‌ای که علیه دولت روسیه در جریان بود بی معنی است، این شخص این گفته مورد علاقه ناسیونالیست‌های محلی را می آورد که «هم اینک برادران شما را در ترکیه قتل عام می کنند، تمام نیروها را علیه ترکها بسیج کنید، در روسیه می توان به طرز قابل تحملی

زندگی کرد و شما با مبارزه خود تنها می‌توانید عصبانیت دولت روسیه را برانگیزید.» تشکیلات زوباتوفی‌ها، که به بیش از ۵۰ نفر (که تازه این هم رقمی قابل‌تردید است) بالغ نمی‌شود، به شدت خشم کارگران را برانگیخته و اغلب پیشنهادهای به گوش می‌رسد، مانند: تتی چند از زوباتوفی‌ها را ترور کنیم تا آنها بکلی قفقاز را فراموش کنند.

کمیته حدود ۴۰۰۰ نمونه بروشور کوچک، که بوسیله کمیته پترزبورگ چاپ شده، پخش کرده است، با عناوینی مانند: «روباه و اعظ»، «تردیونیونیسیم و سوسیالیسم». در مورد زوباتوفی‌ها نیز البته مقالاتی منتشر شده بود. کار ترویج در منطقه ما همچنان که ذکر شده بعد از ۱۹۰۱ شروع شد، یعنی هنگامی که در سوسیال - دمکراسی روسیه دو جریان بطرز مشخص و فعالی شکل گرفته و علیه یکدیگر به مبارزه پرداختند. اولین مبلغین که از رفقای مهاجر روسیه مرکزی و تفلیس بودند از نظریات مارکسیستی ای که در دو ارگان ایسکرا [۴] و زاریا [۵] عنوان می‌شد هواداری می‌کردند و از همان زمان این سمت‌گیری در تشکیلات ما به مفهومی اصولی حاکم بوده است. انتشار کتاب «چه باید کرد؟» هیچگونه جدایی و نارضایتی را در میان رفقای ما برنیانگیخت. کمیته بنا بر اصول خود با نظرات این کتاب موافق بوده و در حد امکانات خود برنامه مطرح شده در آن را تحقق می‌بخشید. بدین ترتیب، هیچگونه تفرقه‌ای، به مفهوم اصولی، در میان اعضای کمیته مشاهده نشد، نه در میان کارگران و نه در میان روشنفکران. و اما درباره ادبیات قانونی مارکسیستی. انتشار کتاب «در انتقاد از مارکسیسم»، به هیچ وجه تأثیری بر رفقای ما نداشت. در تشکیلات ما مارکسیسم از طریق ادبیات غیرقانونی مارکسیستی گسترش می‌یافت و تا زمانی که دیدگاه کمیته با آنچه در ایسکرا و زاریا عنوان می‌شد یکسان بود نشر و پخش آنها بیش از همه گسترده و توده‌ای بود. «دوران اقتصادی» در تشکیلات ما به هیچ وجه پیش نیامد. بعکس، کمیته ما در محدوده تمام فعالیت‌های مختلف خود امر ترویج را در زمینه سیاسی پیش می‌برد. دلیل این موضوع وجود بحران شدیدی بود که بر بخش تولیدات نفتی حاکم بوده و امکان هیچگونه تفکری در مبارزه اقتصادی و تشکیلات صرفاً اقتصادی را نمی‌داد.

در کمیته نه اختلافات اصولی، بلکه اختلافات ماهیتاً تاکتیکی حاکم موجب شد که عده‌ای از اعضا از اکتبر ۱۹۰۲ [۶] کمیته را ترک کنند. اختلافها هنگامی بروز کرد که موضوع «فعالیت‌های محلی چه شکلی باید داشته باشند؟» مطرح شد. انشعابیون اصرار می‌ورزیدند که لزومی به داشتن رابطه سازمان یافته با کارگران بشکل کمیته‌های محلی نیست و ادعا می‌کردند که برای گردآوری اطلاعات، آشنایی با روحیه کارگران و گسترش ادبیات، کافی است با تعدادی از کارگران رابطه داشت و بوسیله همانها نیز مسائل مربوطه شان را حل کرد. این بدان معنی است که کار پیشرفت وسیع اوراق ترویجی، ارتباط با تشکیلات دیگر و سازمان دادن به اعتراضات و ناخشنودی‌ها با مقالات، از مسائل کمیته بودند. اما اکثریت اعضای کمیته معتقد بودند جز عواملی که اقلیت مورد بحث از آنها دم می‌زند، کمیته باید سعی کند که نیروهای کارگری فعال و انقلابی را سازمان داده، در هر منطقه از میان کارگران آگاه و روشنفکران فعال که عضو کمیته نباشند برای خود تشکیلاتی بوجود آورده و به کمک آنها روابط نزدیک تری با توده کارگران ایجاد کرده و بر آنها بطرز مؤثرتری اعمال نفوذ کند، و برای آنکه کمیته محلی از نقطه نظرهای کمیته مرکزی منحرف نشده و کمیته بتواند گام به گام فعالیت‌های کمیته محلی را دنبال کرده و به آن جهت دهد، لازم است یکی از اعضای کمیته محلی در کمیته مرکزی نیز عضو باشد. چنین تشکیلاتی در قفقاز هنوز نیز وجود دارد و در میان رفقای ما هیچ اختلاف دیگری بروز نکرده است.

۶- در متن اصلی به همین ترتیب آمده.

اعضای کمیته را کارگران، دختران و پسران دانشجوی و دیگر روشنفکران تشکیل می دهند. برای اداره امور فنی (به ویژه کارهای چاپی) هیئتی فنی از میان اعضا تشکیل یافته بود. و اما برای تأمین متن و منابع خارجی، این کار در شهر نخست بوسیله هیئتی که در خارج از کمیته سرگرم این کار بود انجام می گرفت. بطور عمده نشریات ایسکرا، زاریا و لیگا [۷] آورده می شدند. نوشته‌های دیگر بطور اتفاقی بدست ما می رسید. آخرین نشریاتی که از خارج و از راه زمین بدست ما رسیدند شماره‌های ۲۳ و ۲۴ ایسکرا و شماره ۴ مه زاریا بودند. ما مقدار زیادی یوژنی رابوچی و ارگان گرجی زبان برزولان (چهار نمونه) و یک شماره از ارگان ارمنی زبان پرولتاریا در اختیار داشتیم.

علاوه بر کارهای روزمره خود، ما بیشتر مجبور می شدیم به کمیته تفلیس مراجعه کنیم تا نشریات ادبی (اوراق، مقالات) و نیز نشریاتی را که از روسیه می رسید، مبادله کنیم و برای ایجاد ارتباط در امر تشکیل هیئت فنی و بدست آوردن اطلاعاتی درباره فعالیت‌ها و بالاخره ایجاد تفاهم در مورد نحوه ابراز علنی نارضایتی‌ها به گفتگو بپردازیم. آنچه ایجاد اشکال کرده و فکر ما را سخت بخود مشغول کرده بود مسئله تأمین نوشته‌های محلی غیرقانونی و انتشار مطبوعات بود و برای ارضای این نیاز مبرم بود که موضوع ایجاد یک سازمان مرکزی که در اداره همه امور دخیل باشد پیش آمد.

در مارس ۱۹۰۳ در یک گردهم آیی انجمن سازمان‌های سوسیال - دمکرات قفقاز و تشکیلات مرکزی آن، کمیته انجمن، بنیان نهاده شد. کمیته اخیر مقداری اوراق به زبان‌های روسی، ارمنی و گرجی و چند بروشور کوچک به زبان گرجی و یک بروشور به زبان ارمنی را منتشر ساخته است. ارگان برزولان و پرولتاریا که بعدها مشترکاً، تحت عنوان «پیکار پرولتاریا» انتشار یافتند نیز از انتشارات کمیته انجمن بود. همکاران و خبرنگاران این ارگان‌ها نه تنها اعضای انجمن، بلکه ساکنان دیگر شهرهای قفقاز بودند. شبکه خبرنگاران هنوز تشکیل نشده است. اما در مورد ارگانی به زبان روسی، در گردهم آیی تصمیم گرفته شد برای دریافت نشریات ایسکرا و زاریا، که در خارج تهیه می شود، سازماندهی انجام گیرد و نیز برای طرح مسائلی که برای تمامی مناطق قفقاز عمومیت دارند اوراقی به زبان روسی انتشار یابد. در گردهم آیی مقرر گشت کمیته انجمن پیش نویس برنامه حزب کارگری سوسیال - دمکرات روسیه را برای ارائه در گردهم آیی بعدی حزب تدوین کند. ارتباط کمیته‌ها و کمیته انجمن، انتقال نشریات، حروف و امثالهم عموماً بوسیله کسانی که در راه آهن بکار مشغولند و در تمامی سطح راه آهن قفقاز با آنها در ارتباطیم انجام می گیرد. به این ترتیب سرعت و ایمنی این انتقالات کاملاً حفظ می شود. بجز اینها گاهی مسافرت‌های شخصی نیز صورت می گیرد. مخارج کمیته انجمن از حق عضویت اجباری که ماهانه از طرف اعضا دریافت می شود (در تفلیس ۱۵۰ روبل، باکو و باتوم ۱۰۰ روبل) و همینطور در دیگر شهرهای قفقاز (نه بطور مرتب) کمتر از ۱۰۰ روبل، تأمین می شود.

امور مالی کمیته: مخارج عمدتاً بوسیله اعانات جمع آوری شده از کارگران تأمین می شود که دارای یک صندوق مرکزی است که قسمت عمده پولها در آنجا نگهداری شده و سپس تحت نظارت کمیته عمدتاً برای مقاصد و فعالیتهای غیرعلنی (نگهداری چاپخانه، تدارک مسافرتها، گسترش ادبیات و غیره) صرف می شود. از همین صندوق ماهانه ۱۰۰ روبل نیز به کمیته انجمن تخصیص می یابد. مقدار نسبتاً کمی از مقادیر جمع آوری شده از کارگران در صندوقهای محلی باقی مانده و برای تأمین مخارج فعالیتهای غیرعلنی کمیته محلی و کمک به اعضای تشکیلات منظور می گردد.

جز این‌ها از راه‌های دیگری نیز، از قبیل جمع‌آوری اعانات از دیگر اقشار اجتماعی و همچنین تدارک برنامه‌هایی (نمایشات، لاتاری، مهمانی‌های شام و امثالهم)، مخارج ما تأمین می‌شود. قسمت اعظم مخارج کمیته را نگهداری چاپخانه (دستگاهها، منازل و حفظ افراد) و حقوق اعضای کمیته انجمن تشکیل می‌دهد.

فعالیت‌های محلی کمیته را ترویج، تبلیغات (اقتصادی، ولی عمدتاً سیاسی) و سازماندهی مبارزه (اعتصابات و تظاهرات) تشکیل می‌دهند.

ترویج: در تشکیلات ما ترویج همیشه بعنوان سرچشمهٔ بروز نارضایتی میان کمیته و کارگران بوده است. به دلیل عدم امکان تأمین مبلغ به تعداد کافی برای رفع نیاز موجود و همچنین کمبود نوشته‌های توده‌ای همه‌گیر و مناسب، کمیته اغلب تقاضای آموزش گروه‌های کوچک کارگری را نمی‌پذیرفت. ما تنها قادر بودیم فقط نیازهای ۵ درصد از این گروه‌ها را تأمین کنیم و بقیه از منابع ادبی موجود در کتابخانه‌های کمیته‌های محلی («چه باید دانست...»، «چه کسی با چه چیزی زندگی می‌کند»، «یادداشت‌هایی دربارهٔ انقلاب فرانسه»، «پرچم سرخ»، «کارگر روس در جنبش انقلابی»، «برنامهٔ کارگران»، «فعالیت کارگری در روسیه»، «حقیقت»، «دفاع ابوخوف»، «اعتصاب موروزوف»، «ایسکرا» تا شمارهٔ ۲۴، «یوژنی رابوچی» تا شمارهٔ ۸، چند نمونه از M-۱۲.N و چند بروشور به زبان گرجی و غیره) تأمین می‌شد. اما باید خاطر نشان ساخت که بدلیل پراکندگی کارگران ما و جدایی آنها در معادن نفت، این اندازه نوشته برای آنها کافی نبود. سرانجام باید گفت در اینجا به هیچ‌رو نوشته‌ای به زبان ارمنی نبود و بیشتر کارگران ارمنی نیز اصولاً روسی نمی‌خوانند یا نمی‌فهمند. کارگران ارمنی تنها از راه اوراق، فعالیت‌های گروهی و جلسات تبلیغ تغذیه می‌شدند.

گروه‌هایی به شکل‌های مختلف داشته‌ایم. (۱) ترویجی: که در آنها سخنرانی‌هایی دربارهٔ اقتصاد سیاسی، تاریخ جنبش‌های کارگری ما و غرب، ماهیت سوسیالیسم و غیره انجام می‌گرفت. این گروه‌های کوچک با شرکت کارگران آگاه، که از میان آنها اعضای آتی کمیته‌های محلی باید رشد یابند، تشکیل یافته است. در ۹ ماههٔ اخیر ما دارای ۶ گروه از این نوع بوده‌ایم. (۲) گروه‌هایی برای مطالعات جمعی. در این گروه‌ها اخیراً تنها با کارگرانی که به جنبش پیوسته‌اند کار می‌شود، بروشورهای آنها به زبان مادریشان و کتابهای غیرقانونی نظیر «چه باید دانست...»، «چه کسی با چه چیزی زندگی می‌کند»، «اول مه» پلخانوف و امثالهم شفاهاً تعریف می‌شود. در این ۹ ماه تعداد ۳۰-۲۵ گروه از نوع دوم و سوم سرگرم کار بوده‌اند. جز اعضای کمیته، سوسیالیست‌های تبعیدی، دختران دانشجو، «نیمه روشنفکران» محلی، چند کارگر و یک دختر و پسر محصل نیز با این گروه‌ها همکاری می‌کنند. تعداد اعضای گروه معمولاً میان ۱۰ تا ۱۵ نفر در نوسان است، کنترل رفت و آمدها در این گروه‌ها معمول نیست. معمولاً یک بار و در بعضی گروه‌ها ۲ یا حتی ۳ بار در هفته جلسه دارند. نتایج فعالیت‌ها بسیار ناچیزند، باید گفت امر ترویج به آن گونه که در تشکیلات ما انجام می‌گیرد نباید هم نتایج مطلوب را ببخشد. تا وقتی که مبلغان مخصوص، که قادر باشند آگاهی‌های لازم را در سخنرانی‌ها به کارگران علاقمند و دیگر کارگران آگاه منتقل سازند، وجود نداشته باشند و تا وقتی که ما برای فعالیت‌های گروهی مجبور به جلب اولین کارگرانی که با آنها برخورد می‌کنیم هستیم، ترویج به صورت شفاهی بی‌ثمر خواهد بود. ما برنامهٔ فعالیت‌های گروه‌ها را چندین بار تدوین کرده‌ایم، اما اینها به هیچ‌رو از برنامه‌هایی که در دیگر شهرها مورد استفاده بود متمایز نمی‌شد، به سخن دیگر، اینها به نحو مطلوب کاربرد نداشتند.

تبلیغ: کار تبلیغ در تشکیلات ما به دو گونه انجام می گیرد؛ بوسیله اوراق و مقالات تبلیغاتی و بصورت تبلیغات شفاهی در جلسات عمومی که در مهمانی های شام کارگران و گردشهای تفریحی گروهی و غیره تشکیل می یافت. ما قادر به تقسیم کار تبلیغ در دو زمینه سیاسی و اقتصادی نیستیم. همچنانکه پیشتر اشاره کردیم، بحران سالهای اخیر که بویژه در محدوده بخش تولیدات نفتی انعکاس وسیعی داشت، فرصت برای مبارزه شدید اقتصادی ایجاد نکرده، بلکه شرایط مناسبی را برای تبلیغات با مضمون سیاسی و بمنظور آگاه کردن را سبب می شد. اوراق اقتصادی ما که تأمین کننده اش کمیته محلی است با دستگاه پلی کپی تکثیر می شد. برخوردهای کارگران با مسئولان کارخانه ها و افشاگری درباره کارخانه ها و امثالهم بعنوان موضوع در این رشته اوراق مورد استفاده قرار می گرفتند. به سختی می توان مقدار اوراق پخش شده را تخمین زد. ما سعی بر آن داشتیم که در مورد تحولات روند زندگی کارخانه ای (که مربوط به فابریک ها، کارخانه ها و معادن نفت بطور خاص باشد) جلساتی، البته نه با شرکت عده بسیار زیاد کارگران، تشکیل دهیم. منظور از تشکیل این جلسات پیشبرد امر ترویج بصورت شفاهی بود، اما تهیه مقدمات این عوامل از طرف کمیته های محلی به کندی صورت می گرفت.

امر ترویج بصورت کتبی از طریق انتشار اوراقی در مورد مسائل سیاسی مطرح در زندگی سراسری روسیه انجام می گرفت. به این دلیل کمیته مجبور به انجام کاری بود که تشکیلات بزرگ تر مرکزی در چند شهر می توانست بنحو موفقیت آمیزتری انجام دهد. تهیه این اوراق از طریق تشکیلات بزرگ تر مرکزی باعث تقلیل مخارج، صرفه جویی و جلوگیری از هدر رفتن نیروهای محلی گشته و بدین سان کمیته های محلی قادر می شدند برای امر ترویج از تمام پدیده های زندگی محلی استفاده برند. این مشکلات قرار بود با ایجاد انجمن حل شود ولی کمیته ها هنوز بطور کامل از این فعالیت فراغت نیافته اند، چرا که فعلاً انجمن غرق در امور مربوط به انتشار مطبوعات محلی است. کار کمیته بخصوص به این دلیل مشکل تر می شود که مجبور به انتشار هر ورقه به دو زبان است و این روزها انتشار این اوراق به سه زبان (روسی، ارمنی و تاتاری) افزایش یافته است. اولین اوراق (چاپی روسی) در اوایل آوریل ۱۹۰۲ انتشار یافت و موضوع آن مربوط به دستگیری کارگران بود. بعد از آن تا ۲۱ آوریل (اولین تظاهرات) مقالات ماه مه به تعداد زیاد و خطاب به کارگران و همچنین مقالاتی که بوسیله دستگاه پلی کپی تکثیر می شد و خطاب به جامعه بود انتشار یافتند. با انتشار این اوراق موجودیت رسمی کمیته تثبیت شد. بمناسبت انجام تظاهرات و دستگیری هایی که صورت گرفته بود، اوراقی که بوسیله پلی کپی تکثیر یافته بود پخش می شد (چاپخانه سوسیال - دمکرات ها که قبلاً اوراق کمیته را تکثیر می کرد، برای مدتی فعالیت های خود را تعطیل کرده بود). سپس در تابستان همان سال با دستگاه پلی کپی مقالاتی درباره مرگ رفیق تیدمان که به سبب بیماری حصبه در زندان و بدلیل بی مبالاتی پزشک زندان جان سپرده بود تکثیر و پخش شد. بعد از آن، به دلیل کمبود امکانات چاپی، یک وقفه بلند مدت در این امور پیش آمد.

سپس از دسامبر ۱۹۰۲ انتشار مجدد اوراق بطور مرتب میسر شد. فهرست این انتشارات در زیر آورده شده است.

تاتاری	ارمنی	روسی	
	۴۰۰	۶۰۰	۱- اعلامیه در مورد «خودکامگی و جنبش کارگری»
	۵۰۰	۷۰۰	۲- مقاله سال نو در مورد تحولات و وقایع سال گذشته
	همان تعداد*	۳۵۰	۳- کارت‌های تبریک سال نو (پخش شده در تئاتر)
	همان تعداد*	۲۰۰۰	۴- درباره گزارش وزیر دارایی راجع به دفتر ثبت
	۶۰۰	۱۷۰۰	۵- بمناسبت ۱۹ فوریه
	۶۰۰	۲۰۰۰	۶- فراخوان همشهریان به شرکت فعالانه در جنبش
	۱۷۰۰	۱۷۰۰	۷- فراخوان برای تظاهرات دوم مارس همراه با توضیحاتی درباره رویدادهای این ماه
	همان تعداد*	۶۵۰۰	۸- اوراقی در مورد خواستها برای پخش در هنگام تظاهرات
	همان تعداد*	۱۸۰۰	چاپی (مصور) تکثیر شده بوسیله پلی کپی
	۷۰۰	۷۰۰	۹- اوراقی بعد از تظاهرات
	۵۰۰	۶۰۰	۱۰- درباره مانیفست تزاری
	۵۰۰	۴۰۰	۱۱- به سربازها و قزاق‌ها
	۵۰۰	۲۰۰	۱۲- به بیکاران (پلی کپی)
	۵۰۰	۲۰۰	۱۳- به ارمنه، با توضیحاتی در مورد نحوه برخورد با ناسیونالیست‌ها
۱۰۰	۱۱۰۰	۲۴۰۰	۱۴- فراخوان تظاهرات مه (۲۷ آوریل)
۱۵۰	۸۰۰	۱۱۰۰	۱۵- به مناسبت تظاهرات ۲۷ آوریل
۱۵۰	۸۰۰	۲۵۰۰	۱۶- درباره زوباتوفی‌ها
۱۵۰	۸۰۰	۱۲۰	۱۷- به کاپیتان‌ها و ناخدایان کشتی‌های تجاری (پلی کپی)
۱۵۰	۸۰۰	۲۵۰	۱۸- به کارگران در شبکه‌های راه آهن
۲۵۰	۶۸۰۰	۲۶۰۲۰	مجموعاً در طی ۹ ماه فعالیت چاپخانه

تمام اوراق به همان ترتیبی که میان کارگران توزیع می شد بین ساکنان شهر نیز پخش می شد. اغلب در مورد کمی تعداد اوراق اعتراض می شد. از افشاگری‌ها بویژه کارگران استقبال می کردند. مانند افشاگری در مورد گزارش وزیر دارایی راجع به دفتر ثبت که پخش شده بود. کمیته حداکثر قادر به پخش اوراق روشنگرانه‌ای در مورد پدیده‌های زندگی سراسری روسیه است و بنابراین از پرداختن به موضوعات ماهیتاً تخصصی عاجز بوده و تنها اخیراً پیش بینی‌ها و مقدماتی در مورد انتشار یک رشته از این قبیل اوراق فراهم شده است. واگذاری بعضی امکانات به انجمن و گسترش چاپخانه محلی امکان عملی شدن این امر را در آینده‌ای نزدیک تقویت می کند.

تمام اوراق به همان ترتیبی که میان کارگران توزیع می شد بین ساکنان شهر نیز پخش می شد. اغلب در مورد کمی تعداد اوراق اعتراض می شد. از افشاگری‌ها به ویژه کارگران استقبال می کردند. مانند افشاگری در مورد گزارش وزیر دارایی راجع به دفتر ثبت که پخش شده بود. کمیته حداکثر قادر به پخش اوراق روشنگرانه‌ای در مورد پدیده‌های زندگی سراسری روسیه است و

* در متن اصلی چنین آمده و در حاصل جمع نیز آنهایی که ستاره دارند به حساب نیامده‌اند و مجموع فقط مربوط به اعداد داده شده است.

بنابراین از پرداختن به موضوعات ماهیتاً تخصصی عاجز بوده و تنها اخیراً پیش‌بینی‌ها و مقدماتی در مورد انتشار یک رشته از این قبیل اوراق فراهم شده است. واگذاری بعضی امکانات به انجمن و گسترش چاپخانه محلی امکان عملی شدن این امر را در آینده‌ای نزدیک تقویت می‌کند. ترویج شفاهی، چنانکه اشاره شد در جلسات عمومی انجام می‌گیرد، که اخیراً جلسات عمدتاً در فضای آزاد تشکیل می‌شود و در ۳/۴ از سال می‌توان جلسات را در فضای آزاد برگزار کرد. تشکیلات نابسامان پلیس محلی نیز کمک بزرگی به این امر بود، چنانکه در طول تمام فعالیت‌ها حتی یک جلسه عمومی نیز مختل نشد و بهم نخورد. ما این جلسات را در فرصت‌های بیش از اندازه مناسبی که پیش می‌آمد و بخصوص پیش از تظاهرات تشکیل می‌دادیم. عده شرکت‌کنندگان بین ۱۰۰ الی ۸۰۰ در نوسان بود. از میان این جلسات تنها آخرین جلسه که بیشترین شرکت‌کننده (۸۰۰ نفر) به آن دعوت شده بودند و قبل از تظاهرات ۲۷ آوریل تشکیل شد، با شکست مبلغ مواجه شد. در ۹ ماه اخیر ۱۲ جلسه بزرگ عمومی (با بیش از ۱۰۰ شرکت‌کننده) تشکیل شده است. با برگزاری این جلسات قبل از تظاهرات، می‌توان از آنها بعنوان یک عامل عمده در خدمت ترویج استفاده کرد و فقط می‌توان امیدوار بود که این جلسات بنحو مطلوب تری سازمان یافته و سخنوران متخصص برای سخنرانی در آنها تربیت شوند.

امور ادبی کهنه را اعضا و همچنین دیگر سوسیال‌دمکراتهایی که خارج از سازمان بودند، انجام می‌دادند اما همیشه همه مطالب قبلاً از سوی هیئت تحریریه کمیته تأیید می‌شد. در مورد کیفیت نوشته‌های زیرزمینی و انتشارات دوره‌ای و نحوه برخورد کمیته و کارگران با آنها قبلاً توضیح داده شد. به سختی می‌توان تعداد همه نوشته‌های منتشر شده را تعیین کرد.

سازماندهی مبارزه: تظاهراتی که از طرف کمیته ترتیب داده شده بود بطور عمده با مراسم اول ماه مه تداخل پیدا کرده بود. از ۱۹۰۱ که نهضت در حال نضج بود، اولین مراسم اول ماه مه تشکیل شد و نزدیک به ۱۵۰ نفر خارج از شهر گرد آمده بودند. در این گردهمایی، بعد از ایراد سخنرانی‌هایی، سوگند یاد شد تا در سالهای آینده نیز هر چه با شکوه‌تر تظاهرات را بصورت علنی برپا کرده و همصدا با سایر پرولتارهای جهان اعتراض خود را به گوش جهانیان برسانند. در ۲۱ آوریل ۱۹۰۲ به دعوت کمیته برای اولین بار کارگران تظاهراتی ترتیب دادند که در رشد نهضت در آن منطقه بسیار مؤثر افتاد. پیش از تظاهرات، کارگران آگاه و کاملاً مورد اطمینان برای مشورت دعوت شده بودند و از آنها در مورد امکان سازماندهی تظاهرات پرسیده شد. همه (جز یک نفر) موافقت خود را در مورد امکان برگزاری تظاهرات و آمادگی برای سازمان دادن آن اعلام کردند. این کار در تشکیلات ما به شکل سنتی درآمده است و قبل از تظاهرات فوق شورای نمایندگان محلی تشکیل می‌شود. اولین تظاهرات در مقیاس بسیار بزرگی نبود و تنها چند صد کارگر در آن شرکت داشتند (گروهی نیز از جوانان روشنفکر حضور داشتند). مردم بطور فشرده به دو طرف خیابانها کشیده شده بودند و ناسیونالیست‌ها هم کنار کشیده بودند. وحشت خاصی محافل بورژوایی را فراگرفت. اکثر تاتارها، به گمان اینکه مسلمان‌کشی راه خواهد افتاد، خود را در خانه‌هایشان حبس کردند. بعد از این واقعه حدود ۲ هفته شهر متشنج بود. در حین تظاهرات کسی دستگیر نشد. بازداشت‌ها دو هفته بعد از آن شروع شد ولی از آنجا که مدرکی دال بر محکومیت هیچ‌یک از بازداشت‌شدگان وجود نداشت، تمام آنها را آزاد کردند. در ۲ مارس ۱۹۰۳ کمیته تصمیم گرفت تا دومین تظاهرات خود را به مناسبت نهضت انقلابی روسیه و وقایع ماه مارس سالهای قبل، مربوط به نهضت، برگزار کند. نمایندگان مناطق مختلف حضور داشتند و اعلام داشتند که صفوف کارگران در معرض خطر رخنه تشنج است. در (طی) ترویج و تبلیغ

(موردی) از مبارزه (آشکار) پیش نیامد که بتواند حاکی از نارضایتی شدید کارگران، که به علت بحران و بیکاری شدت یافته بود، باشد.

بعد از انتشار اعلامیه‌هایی که دربارهٔ ماه مارس پخش شد، دو روز قبل از ۲ مارس، بازداشت‌هایی صورت گرفت تا از تشکیل تظاهرات ممانعت شود و بتوانند آن را سرکوب کنند.

جزئیات مربوط به نقشهٔ تظاهرات قبلاً مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته بود و تنها یک اشتباه شده بود و آن انتخاب یک رهبر و هدایت کننده برای ادارهٔ تظاهرات بود. با دستگیری او نزدیک بود همه چیز از بین برود. گرچه به زودی علایم و نشانه‌هایی برای هدایت تظاهرات به فوریت تعیین شد ولی آنطور که باید و شاید طبق نقشه‌ای که برنامه ریزی شده بود انجام نگرفت و این بار پلیس زمان و مکان تظاهرات را به خوبی می دانست ولی با این حال نتوانست جلوی تظاهر کنندگان را سد کند و آنها پرچم خود را افراشته، اعلامیه‌های خود را پخش و در چند خیابان به راهپیمایی پرداختند (اگر چه نتوانستند مسافت زیادی را بپیمایند). ۲۰ نفر از رهگذرانی که شاهد تظاهرات بودند و ۵ نفر از کارگرانی که در سازماندهی تظاهرات شرکت داشتند دستگیر شدند. عصر همان روز حدود ساعت ۵ بعد از ظهر در محلهٔ بالاخانی دو هزار پرچم بدست حدود ۲ ساعت به تظاهرات پرداختند.

علت عمدهٔ موفقیت ما در برگزاری تظاهرات سازمان نداشتن پلیس، فقدان نیروهای مسلح در شهر و همچنین روحیهٔ رزمندهٔ کارگران، علی‌الخصوص کارگران بومی بود.

همیشه بر سر مسلح شدن تظاهر کنندگان مجادلاتی مابین کارگران (بخصوص بومیان) و کمیته رخ می داد. کمیته همیشه به کارگران متذکر می شد تا بدون اسلحه در تظاهرات شرکت کنند.

علت اینکه کمیته کوشش می کرد تظاهرات را حتی المقدور بدون خونریزی سازمان دهد، خلق و خوی مردم جنوب بود که عادت به استفاده از سلاح داشتند و احساس انتقامجویی شدید در آنها وجود داشت و به راحتی ممکن بود تظاهرات را به خشونت و کشتار بکشاند.

ولی تمایلات کارگران را تا زمان محدودی می شود کنترل کرد. پس از سومین تظاهرات در ۲۷ آوریل (مابوکا همان سال) آتش گشودن پلیس بر تظاهر کنندگان منجر به کشته و زخمی شدن چند تن از کارگران شد. اکثر کارگران نظر دادند که بعد از این، شرکت در تظاهرات بدون اسلحه کاری احمقانه است و دفعهٔ بعد گوش به حرف کمیته نخواهند داد. تظاهرات ۲۷ آوریل وسعت غیرمترقبه‌ای یافت و از خوشبینانه ترین پیش بینی‌ها فراتر رفت. ۳۵ دقیقهٔ تمام ۷ پرچم همراه با شعارها و سرودهای سیاسی و فریادهای پرشور توده‌های فشردهٔ مردم، در یکی از خیابانهای مرکز شهر در احتزاز بود.

جمعیت که از دو نقطهٔ مختلف شروع به تظاهرات کرده بودند به همدیگر ملحق شده و چون از جانب مقامات حکومتی مواجه با هیچ مانعی نشدند، به سمت مرکز شهر حرکت کردند. مشکل بتوان گفت که خواست مقامات حکومتی چه بود، چون در حالیکه این مقامات ابتدا اجازه دادند تظاهرات باکو دامنهٔ وسیعی به خود بگیرد و سپس برای متفرق کردن آن اقدام کردند، در تفلیس تمام نیروی آنها صرف این می شد که نگذارند گروه‌های مختلف با همدیگر ادغام شوند. یا حکومت تاکتیک بخصوصی در مورد مقابله با تظاهرات نداشت، یا پلیس محلی این بار مرتکب اشتباه شده بود. تظاهر کنندگان به محض ظهور یک دسته پلیس شهری از یکی از کوچه‌های اطراف و اولین مواجهه با آن پراکنده شدند. ساعت ۵ بعد از ظهر تظاهرات جدیدی در یکی از محله‌های شهر شروع شد. گروهی از کارگران پرچم برافراشتند و جمعیت خیابان به آنها ملحق شدند و بار دیگر جمعیتی انبوه در صفوف منظم در خیابانهای باکو به راه افتاد. پلیس و قزاق‌هایی که وارد شده

بودند به سمت جمعیت حمله کردند و برخوردی روی داد که طی آن یکی از ژاندارمها از ناحیه سر به سختی زخم برداشت و چند نفر از جمعیت دستگیر شدند.

ساعت ۶ بعد از ظهر در بالاخانی (معادن نفت) تظاهراتی انجام گرفت که قزاق‌ها از سلاح گرم استفاده کردند و یک کشته و تعداد زیادی زخمی برجای ماند که یکی از افراد زخمی نیز در بیمارستان درگذشت. زخمی‌ها بدون استثنا از افراد محلی بودند. می‌گویند دستور داده بودند بر روی «سیاهان» شلیک شود. بطور کلی مشاهده می‌شد که می‌خواهند افراد محلی بخصوص ارامنه را به عنوان مقصر اصلی بنمایانند.

تا زمان تظاهرات ۱۸ نفر و در طی آن ۴۷ نفر دستگیر شدند (عموماً افراد غیر سازمانی). اما علیرغم شدت دستگیری‌ها، لطمه‌ای به کمیته یا کمیته‌های محلی وارد نشد.

تظاهرات در باکو اهمیتی شایان توجه پیدا کرد و وجهه سوسیال - دمکرات‌ها را پیش کارگران و افراد محلی بالا برد. و می‌بینیم که گروه‌ها رسدی قابل توجه داشته‌اند، پول‌هایی که به نفع صلیب سرخ جمع آوری کرده‌ایم رقم درشتی را تشکیل می‌دهند و تقاضا برای نشریه‌های ما افزایش یافته است.

علاوه بر تظاهرات در روزهای مه سال جاری وقایع زیر رخ داد: ۱۸ آوریل حروفچینان سه روزنامه محلی تحت این عنوان که اول ماه مه جشن عمومی پرولتاریاست دست از کار کشیدند و روزنامه‌ها روز بعد منتشر نشدند. اول ماه مه در باکو اعتصابات بی سابقه‌ای رخ داد و کارخانه‌های عمده، فابریکهای دخانیات و حتی اغلب کارگاههای صنعتی دست از کار کشیدند. همچنین در اغلب مدارس تدریس انجام نگرفت. چاپخانه در ابتدای جنبش (سالهای ۲-۱۹۰۱) کمیته چاپخانه مخصوص خود را نداشت. یک چاپخانه دیگر در شهر وجود داشت که با کمک چند تن از اعضای کمیته برای قفقاز و جنوب روسیه فعالیت می‌کرد (در مورد ماشین آلات و سازمان دادن به کار و چگونگی بدست آوردن حروف شفاهاً گزارش خواهد شد).

در این چاپخانه مقاله‌هایی تحت عنوان «مگس‌ها و عنکبوت‌ها» (روسی و گرجی)، «نطق پ. الکسیف» (روسی و گرجی)، «نطق ورنلی» (روسی و گرجی)، «موج شکنی مردم» (روسی و گرجی)، «اعتصاب موروزف» (روسی و گرجی) «پراودا» (روسی) «یوژنی رابوچی» شماره‌های ۷ و ۸، «ایسکرا» شماره ۱۱، «تارسولا» سه شماره (گرجی) و یک سری کامل از اعلامیه‌های به زبان روسی و گرجی برای کمیته‌های تفلیس، باکو و باتوم منتشر شده است. در چاپخانه دو حروفچین و مدیر آن کار می‌کردند. نشریه‌ها بوسیله دفتر حمل و نقل یا بشکل محموله راه آهن فرستاده می‌شد. در ۹ ماه تکثیر نشریات، ۴ بسته که بوسیله یکی از رفقا حمل می‌شد، در کیف، بدلیل دستگیری او که حامل رسیده‌ها و مدارک بود توقیف شد. این چاپخانه برای کمیته ما دو مقاله به مناسبت مراسم ماه مه در سال ۱۹۰۲ چاپ کرده بود.

از دسامبر ۱۹۰۲ کمیته یک چاپخانه اختصاصی ترتیب داد که ابتدا بوسیله چرخ دستی کارهای چاپ در آنجا انجام می‌گرفت و بعدها با ماشین اتوماتیک. حروف بوسیله حروف چین‌ها و از چاپخانه‌های قانونی و قسمتی از آنها هم بطور اتفاقی بدست آمده و تأمین شده بود. هم اکنون به دلیل وجود حروف چین‌ها، بدست آوردن هر گونه ماده لازم برای امور چاپی برای کمیته بسیار آسان است. نشریه‌هایی که فهرست آنها در بالا آمد، به استثنای دو تا از آنها که در چاپخانه‌های قانونی و به مساعدت حروف چین‌های آشنا چاپ شد، همگی در چاپخانه کمیته تهیه شده بودند. طرح و نقشه شهر و شرایط زندگی شهری، مخفی کاری را برای ما آسان می‌کرد. در تمامی محله‌ها کوچه‌های تنگی وجود دارد که خانه‌های کوچک تاتارها را در خود جای داده است و اغلب با قیمت نازل می‌توان یک خانه در بست کرایه کرد. این خانه‌ها طوری ساخته شده‌اند که ساختمان

آنها مسلط به کوچه نیست، بطوری که به سختی می توان از بیرون حدس زد که آیا بنایی در داخل وجود دارد یا نه. صاحبخانه های تاتار علیرغم مقررات شدید مایل به ثبت نام مستأجران خود نیستند و این بدلیل ترسی است که از امکانات مالیاتی دارند و بخصوص اینکه آنها به هیچ وجه دوست ندارند سر و کارشان با پلیس بیافتد. بدین ترتیب از لحاظ تهیه مسکن ما هیچ مشکلی نداریم. ما برای اولین خانه ای که تهیه دیدیم (با دو اتاق و یک آشپزخانه) ۸ روبل پرداختیم. در آن دو نفر به مدت ۳ ماه به فعالیت مشغول بودند. برای خانه ای که هم اکنون در اختیار داریم ۲۰ روبل پرداخته ایم. صاحبخانه (که تاتار است) دقیقاً می داند که خانه برای چه منظوری اجاره شده و بعلاوه شخصاً به افراد مشغول در خانه کمک می کند. این افراد با دستگاه چاپی کار می کنند که از یک ناشر به قیمت ۱۰۰ روبل خریداری شده و در هر ساعت ۱۵۰ نسخه چاپ کرده و بسیار خوب کار می کند. قبلاً در چاپخانه دو نفر کار می کردند: حرفچین و اداره کننده خانه. حقوق آنها ماهانه حدود ۶۵ روبل بود ولی چاپخانه کلاً در هر ماه ۱۰۰ روبل برای کمیته خرج برمی داشت.

هم اکنون با در نظر گرفتن نیاز عظیمی که برای نشریات احساس می شود و چاپخانه قادر به پاسخگویی آن نیست، کادر چاپخانه لزوماً کمی تغییر یافته است. بجای حرفچین علاقمند و غیر متخصص قبلی یک حرفچین مجرب چاپخانه به همکاری دعوت شده و برای انتشارات ارمنی حرفچین ارمنی سابق در سر کار خود باقی مانده است. نگهداری چاپخانه با وضع فعلی برای کمیته ماهانه ۲۰۰ روبل تمام می شود. بعد از تغییر و تحولاتی که در چاپخانه صورت گرفت هم اکنون بازده کار آن به نحو چشمگیری افزایش یافته است.

وجود یک چاپخانه نزدیک به کمیته برای ما امری ضروری است ولی خیلی بهتر بود اگر می توانستیم برای رفع نیاز مبرم انتشارات در چند شهر مختلف نیز چاپخانه های مرکزی داشته باشیم که مسلماً خرج اداره آنها بسیار کمتر بوده، در ضمن آسانتر می توانستند بطور مخفی به فعالیت ادامه دهند. چاپخانه بزرگی که از سوی اتحادیه تدارک دیده می شد، می توانست چنین چاپخانه مطلوبی باشد. ولی برای کمیته فعلاً همان یک ماشین موجود کافی است. و اما در مورد گسترش فعالیت چاپخانه های محلی، چنانکه گفتیم اکنون با وجود کادر سازمان یافته حروف چین ها، کمیته امکانات بدست آوردن انواع نمونه های حروف و دیگر لوازم را در اختیار دارد. کاغذهای لازم نیز بوسیله همین حروف چین ها که به نام چاپخانه های قانونی تهیه می کنند تأمین می شود. انتشارات چاپخانه هم اینک به دو زبان روسی و ارمنی است. و ما در صدد تهیه نمونه های حروف زبان تاتاری برای چاپ نشریاتی به زبان تاتاری هستیم.

قسمت مخفی کاری: روشهای مخفی کاری که ما اتخاذ کرده ایم، درست مانند همان روشی است که انقلابیون روسیه از مدتها قبل به آن دست زده بودند. در نتیجه ما کار تازه ای نکرده ایم. برعکس، سازمان نیافتگی پلیس محلی، فقدان جاسوس و عدم تعقیب انقلابیون از طرف عمال محلی، علت سهل انگاری در مخفی کاری بود. گرچه به علت سهل انگاری در مخفی کاری شکستی متوجه ما نشده است، ولی با در نظر گرفتن رشد سریع جنبش و امکان ازدیاد جاسوسان و اخلاکگران، کمیته تصمیم گرفته است تا حد امکان این اشکال را در سازمان از بین ببرد. ما امکانات بخصوصی برای مبارزه با جاسوسی داشته ایم. اغلب اتفاق می افتاد که کارگران خودشان دست به محاکمه جاسوسان می زدند (آنها را کتک می زدند یا می کشتند)، بدون اینکه کمیته اطلاعی از این موضوع داشته باشد^۷ ... تمایلات تروریستی بین کارگران، بخصوص بین اهل محل، شدیداً رشد

۷- بعد از این جمله چند کلمه ناخوانا بود.

یافته است. آنها در خارج از سازمان گروه‌هایی تشکیل داده‌اند که هدف آنها ایجاد رعب و وحشت بین اخلاط‌گران و جاسوسان است. بسیاری از رفقا به این نتیجه رسیده‌اند که مؤثرترین راه مبارزه با جاسوسان تشدید مخفی کاری در سازمان است.

اما در مورد مبارزه با اخلاط‌گران، بهترین روش این است که با افشای اخلاط‌گران و انتشار مشخصات آنها در ارگان کمیته مرکزی، پلیس را خلع سلاح کرد تا حداقل نتواند بیش از چند بار از همان شخص استفاده کند. اغلب اتفاق می‌افتد که یک اخلاط‌گر با استفاده از یک نام خانوادگی مشترک و در چند شهر به چند سازمان خیانت می‌کند. خوب بود اگر تجربیات دوستان مجرب، کمیته‌ها و گروه‌های مختلف برای مبارزه با جاسوسی و اخلاط‌گری به طریقی در اختیار رفقای دیگر، بخصوص رفقای که در این اواخر به حزب ملحق شده‌اند، قرار گیرد. این موضوع هم دارای اهمیت فراوان است که رفقا بدانند هنگام بازجویی چه رفتاری داشته باشند. اغلب کارگران و روشنفکران جوان لزوم انتشار جزواتی در این رابطه را خواستارند. انتشار چنین جزواتی و روشنگری متناوب این مسئله بصورت سخنرانی، گزارش و غیره بسیار مطلوب است. در تشکیلات ما چنین روشنگری‌هایی برای کارگران فقط در گروه‌ها و جلسات توده‌ای انجام می‌گیرد.

در سازمان ما افراد غیرقانونی وجود ندارند. گاهی اوقات ضرورت تهیه کارت‌های شناسایی احساس می‌شد و برای این کار ما کارت‌های شناسایی قبلی را با استفاده از موادی جعل می‌کردیم. بیش از هر چیز ما اشکالاتی در تهیه مهر داریم، چون سازمان با هیچ کس که در امر کنده کاری وارد باشد تماس ندارد. این اشکال هنوز هم رفع نشده است. فعالیت ما در بین سایر اقشار اجتماعی از قبیل توده‌ها، سربازان و دانش آموزان مدارس متوسطه به صورت تبلیغات نه زیاد وسیع، پخش اعلامیه‌ها و نشریات غیرقانونی بوده است.

جامعه ما از عناصر زیر تشکیل شده است: روس‌ها و یهودی‌ها که آنان با همان مسائلی درگیر هستند که در مرکز روسیه مطرح است، و افراد محلی بخصوص ارمنه که افکار ناسیونالیستی میان آنها بسیار شدید است.

اما در مورد روس‌ها و یهودی‌ها، از آنجا که مسئله مشخصی که جدا از مسائل جوامع سایر شهرها باشد برای آنها وجود ندارد، ما لزوم اینکه فعالیت خود را روی آنها متمرکز کنیم نمی‌بینیم. بعلاوه، آنها یک نیروی تشکیلاتی بزرگی را تشکیل نمی‌دهند که بتواند روی فعالیت‌های ما تأثیر داشته باشد. بیش از همه اهالی محل مورد توجه هستند^۸، که از میان آنها تاتارها دارای آنچنان سطح فرهنگی هستند که هنوز از تبلیغات سیاسی بدور می‌باشد. تعداد گرجی‌ها در باکو اندک است.

فقط ارمنی‌ها باقی می‌مانند که جنبش ناسیونالیستی بین آنها ریشه‌های عمیقی دوانده است، بخصوص در دهه اخیر. کمی بیشتر روی این قسمت از زندگی محلی تأمل کنیم. شرایط دشوار سیاسی و کشتار وحشیانه و قتل عام‌های توده‌ای ارمنه که چند بار بوسیله کردهای آسیای صغیر انجام گرفته بود، نمی‌توانست توجه ارمنی‌های تبعه روسیه، بخصوص بخش روشنفکران رادیکال را بخود جلب نکند. حدود ۲۵-۲۰ سال پیش سازمان‌هایی برای نجات ارمنی‌های ترکیه از یوغ بردگی سیاسی تشکیل شدند. این سازمان‌ها به زودی توانستند پشتیبانی تمام اقشار جامعه ارمنی را بدست آورده و به سرعت شبکه‌های خود را نه تنها در قفقاز و آسیای صغیر، بلکه در تمام شهرهای اروپایی و آمریکایی که سکنه ارمنی داشتند، گسترش دهند. مهم‌ترین این سازمان‌ها

۸- پس از این تا کلمه «پرچم» پاک شده است.

یکی حزب داشناکسیون است با ارگانی تحت عنوان «پرچم» و ...^۹ دیگری هنجاک^{۱۰} (که قدیمی تر است ولی اکنون ضعیف شده است) با ارگانی به همین نام.

این سازمان‌ها برای تأمین نیروهای روشنفکر و رزمنده خود به قفقاز توجه بسیار داشتند، از میان روستائیان و کارگران جوان برای تشکیل گروه‌های انقلابی (هایدوک‌ها) استفاده می‌کردند و امکانات مورد نیاز خود را از قفقاز به دست می‌آوردند. آنها گروه‌هایی در میان کارگران، متفکران و دانشجویان داشتند که دست به تبلیغات سازمان یافته می‌زدند. تمام مطبوعات و نشریات قانونی معتبر ارمنی از ایدئولوژی آزادیخواهانه سیاسی ارمنه ترکیه ستایش کردند. در مرزهای روسیه مسئله سیاسی به سکوت برگزار می‌شد. چون این سازمان‌ها می‌ترسیدند که انرژی انقلابی توده‌ها از مبارزه اصلی، که به نظر آنها در ارمنستان غربی جریان داشت، منحرف شود. در شرایطی که این سازمان‌ها در میان اقشار مختلف جامعه ارمنی نفوذ یافته بودند، سوسیال - دمکرات‌ها قدم به عرصه فعالیت گذاشتند و ضرورت مبارزه کارگران ارمنی را همراه با سایر کارگران علیه رژیم وقت مطرح کردند. این موضوع که ناسیونالیست‌ها نه تنها با عدم اعتماد، بلکه با دشمنی از آنها استقبال کردند تعجب آور نیست. آنها با تمام قوا کوشش می‌کردند که کارگران و جوانان را قانع سازند که اشتغال به فعالیت‌های سیاسی در قفقاز خیانت به مسئله ملی است و لازم است که تمام انرژی خود را برای حل مسائل ارمنه بکار گیرند و بعد به بررسی سرنوشت ارمنه تبعه روسیه پردازند.

اختلاف بین سوسیال - دمکرات‌ها و ناسیونالیست‌ها در بین تمام اقشار جامعه ارمنی، بخصوص بین کارگران، کارگزاران، کارمندان پشت میز نشین و دانش آموزان دبیرستان‌های متوسطه نفوذ کرده است. در جلساتی که ناسیونالیست‌ها ترتیب می‌دهند و بحث‌هایی که بین سوسیال - دمکرات‌ها و ناسیونالیست‌ها در این جلسات در می‌گیرد، فرصت مناسبی برای سوسیال - دمکرات‌ها فراهم می‌آید تا به ترویج ایدئولوژی خود پردازند.

در پی این بحث‌ها وجود دو جریان بین ناسیونالیست‌ها مشخص شده است: بعضی از آنها تنها به سبب اهداف حزب، برای مدتی کوشش می‌کردند از رشد جنبش محلی جلوگیری کنند. یعنی حزب کوشش می‌کرد که گرایش‌های مبارزاتی ارمنه قفقاز نسبت به مسئله ارمنه ترکیه تضعیف نشود، ولی آنها اصولاً ضرورت مبارزه با حکومت استبدادی را رد نمی‌کنند^{۱۱} ... در اینجا کارگران ارمنی زیادی وجود دارند که تحت تأثیر آنها هستند و در فعالیت‌های سیاسی از قبیل تظاهرات شرکت نمی‌کنند. در سال ۱۹۰۲ سوسیال - دمکرات‌های محلی میتینگ با حضور نمایندگان گروه‌های مختلف ترتیب داده بودند که در آن گزارشی تحت عنوان «ناسیونالیسم و سوسیالیسم»

۹- پس از این یک کلمه ناخواناست.

۱۰- **هنچاک** - با نام رسمی «حزب سوسیال - دمکرات هنجاک» در ماه آگوست سال ۱۸۸۷ در ژنو بدست گروهی از دانشجویان ارمنی قفقازی که تحت تأثیر «نارودول»های روس قرار داشتند بنیان گذاری شد. در ماه نوامبر همین سال شروع به انتشار نشریه‌ای به همین نام کردند که پس از چند بار وقفه در انتشار آن تا سال ۱۹۳۰ ادامه پیدا کرد.

در اوایل کار هنجاک‌ها تاکتیک تروریستی نارودنیک‌ها را دنبال می‌کردند. ولی تحت تأثیر ایدئولوژی سوسیالیستی که در دهه ۱۸۹۰ به سرعت اشاعه می‌یافت، آنها به سوسیال - دمکراسی گرایش یافتند و پاره‌ای از آثار مارکس، انگلس و شاگردان آنها را به ارمنی ترجمه کردند. لیکن تبلیغات خود را در جهت «انقلاب ملی ارمنه» برای آزادی ارمنستان غربی حتی در کشور مشروطه عثمانی ادامه دادند. بدین ترتیب هنجاک‌ها توجه زحمتکشان ارمنی قفقاز را به مسائل ارمنه ترکیه جلب می‌کردند تا آنها را از مبارزه علیه حکومت تزار بازدارند.

۱۱- پس از این چند خط ناخواناست.

خوانده شد. یک بررسی همه جانبه و بسیار جدی از مسئله به عمل آمد. میتینگ موفقیت بسیار زیادی بدست آورد و تعداد کثیری تشکیل چنین جلساتی را به دفعات بیشتر خواستار بودند. بعد از آن ناسیونالیست‌ها چند بار میتینگ‌هایی ترتیب دادند (که در آن فقط ارامنه شرکت می کردند) ولی رفقای ما به علت نداشتن گزارش‌های خوب مرتب تشکیل میتینگ را به تعویق می انداختند. گزارش‌های جالب توجه می توانست تبلیغات خوبی برای سازمان باشد. زمستان گذشته جلسه دیگری تشکیل شد که اکثریت شرکت کنندگان آن را نمایندگان کارگران و روشنفکران سوسیال - دمکرات یهود و صهیونیست‌ها تشکیل می دادند. گزارش‌ها علیه سوسیال - دمکرات‌های یهود بود. بحث‌های داغی صورت گرفت. غیر از تبلیغاتی که کمیته علیه ناسیونالیست‌ها انجام داد، چند بار به مناسبات مختلف اعلامیه‌هایی را خطاب به جامعه منتشر کرد. توقعات اهالی از انتشارات سوسیال - دمکراسی زیاد است ولی توقعات آنها از انتشارات احزاب مخالف هم کم نیست. «روسیه انقلابی» [۷] و «رهایی» خوانندگانی دارند. همچنین تماس با جامعه از طریق جمع آوری اعانات، بخصوص برای صلیب سرخ، حفظ می شود.

رفقای ما با کارمندان دون پایه، سربازان و قزاق‌ها تماس‌هایی دارند که توسط آنها اعلامیه‌هایی پخش می کنند. از طرف کمیته در سربازخانه‌ها فراخوان‌هایی پخش شده و اعلامیه‌هایی که کمیته از روی ایسکرا کپی کرده بود برای افسران فرستاده شده است. از چنین روش‌هایی برای تماس با رفقای که در زندان هستند استفاده می شود. در بین سربازان اهالی بیشتر دارای روحیه مخالف می باشند.

مدتهاست که میان دانش آموزان مدارس متوسطه ارامنه قفقاز سازمان‌هایی تشکیل شده است که هدف آنها^{۱۲} ... خودآموزی^{۱۳} ... میتینگ‌هایی ترتیب داده می شد. گزارش‌هایی خوانده می شود و اعلامیه‌هایی منتشر می گردد. گزارش‌های «کمیته مرکزی» از سوی دانش آموزان با رضایت فراوان استقبال می شود^{۱۴} ... بر اثر تبلیغات قبل از ماه مه، بسیاری از دانش آموزان سال‌های بالا در روز اول ماه مه در کلاس‌های خود شرکت نکردند. از آنجایی که تظاهرات اول ماه مه صورت گرفت والدین فرزندان خردسال خود را به مدرسه نفرستادند و بسیاری از کلاس‌ها تشکیل نشد. تقاضای دانش آموزان برای مقالات و اعلامیه‌های غیرقانونی که بخصوص آنها را با مسائل و برنامه‌های انقلابی آشنا می کند زیاد شده است. کمیته دانش آموزان تحت کنترل مستقیم اعضای کمیته ما فعالیت می کند. بدین ترتیب فعالیت کمیته در بین سایر اقشار محدود می شود. اما در مورد «سوسیالیست - انقلابی‌ها» و «رهایی». سازمان‌های آنها در اینجا فعالیت زیادی ندارند. اگر چه عده‌ای معتقدند که تاکتیک تروریستی «سوسیالیست - انقلابی‌ها» در قفقاز می تواند موفق باشد. عملیات تروریستی بین کارگران و ملوانان این جا طرفداران بسیاری دارد و بارها پیشنهاداتی درباره ترور بعضی عمال دولتی، بخصوص ژاندارم‌ها، می شنویم. ناسیونالیست‌ها هم بیشتر به «سوسیالیست - انقلابی‌ها» گرایش نشان می دهند تا نسبت به ما، چون از نظر تاکتیکی دیدگاه آنها به همدیگر نزدیک تر است.

برگرفته از «منتخب آثار بوگدان کنونیانتس» (به زبان ارمنی)، انتشارات هایاستان - ایروان.

۱۲- بعد از این یک کلمه ناخواناست.

۱۳- پس از این چند خط ناخواناست.

۱۴- پس از این چند خط ناخواناست.

زیر نویس ها

- ۱- در متن نام تاتار به آذربایجانی ها اطلاق شده است.
- ۲- به مراسم ماه مه اطلاق می شود (توضیح مترجم).
- ۳- زوباتوف: رئیس اداره آگاهی شهر مسکو و بنیان گذار به اصطلاح سوسیالیسم پلیسی است. زوباتوف سازمان های کارگری جعلی که زیر نظر ژاندارمری و پلیس بود به راه می انداخت تا کارگران را از جنبش انقلابی دور کند.
- لنین در «چه باید کرد؟» در بخش انتقاد در روسیه از زوباتوف چنین یاد می کند: «... زوباتوف خواندن کتاب های برنشتین و آقای پروکوپوویچ و سایرین را توصیه می کرد.» (ف - ن)
- ۴- لنین ایسکرا را در یازدهم دسامبر ۱۹۰۰ بنیاد نهاد و نخستین روزنامه مارکسیست های انقلابی سراسر روسیه بود. ایسکرا بیرون از روسیه چاپ و مخفیانه در روسیه پخش می شد. ایسکرا (از شماره ۵۲) پس از کنگره دوم حزب کارگری سوسیال - دمکرات روسیه، در نوامبر ۱۹۰۳، به دست منشویک ها افتاد. (ف - ن)
- ۵- زاریا مجله علمی و سیاسی مارکسیستی که در سال های ۲-۱۹۰۱ به همت نویسندگان ایسکرا در اشتوتگارت چاپ می شد. انتشار این مجله تنها چهار شماره ادامه یافت. (ف - ن)
- ۶- در متن اصلی اشتباهاً ۱۹۰۳ نوشته شده است.
- ۷- در اکتبر سال ۱۹۰۱ به ابتکار لنین «لیگ (جمعیت) سوسیال - دمکرات های انقلابی روس در خارجه» تشکیل شد؛ که هواداران ایسکرا را متحد می کرد. «لیگا» در این جا می تواند نشریه این جمعیت باشد. گفتنی این که «لیگا» پس از کنگره دوم حزب کارگری سوسیال - دمکرات روسیه تکیه گاه منشویک ها شد. (ف - ن)
- ۸- «روسیه انقلابی» نام روزنامه اس. آر. هاست که از اواخر ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۵ منتشر می شد. از ژانویه سال ۱۹۰۲ به ارگان مرکزی حزب اس. آر. ها مبدل شد. (ف - ن)